حکم و یکی باشد و آنچه معلول یکی باشد و همچنین
الی غیر النهایة فتسلسل لازم آید و بطلان دور و تسلسل
ببرهان قطعی ثابت شده است پس ناچار است که سلسله
علت منتهی شود بعلتی که وجودش از غیر نباشد و در وجود
بودن احتیاج بعلت نداشته باشد و آن واجب الوجود است
و هو المطلوب اینست برهان مشهور که در کتب حکمت و
کلام مذکور است و حق آنست که علم بوجود واجب الوجود
مطلوب است و احتیاج بچندین دلیل و برهان ندارد چه هرگاه
آدمی بوجدان خود رجوع میکند میداند که نفس ناطقه که
او را حاصل است بوجود بخش الوجود و صانع عالم ارادی (?)
برهان حکمی و دلیل کلامی نیست بلکه حق سبحانه و تعالی
معرفت خود را در جبلت او ابداع نموده است و کافر و مسلم
و عالم و جاهل در این معرفت شریکند و مضامین آیات
و احادیث بر این دلالت واضح دارند وجود وجود واجب

الوجود ثابت شد خواص واجب الوجود که مقتضای
وجوب وجود اند بیان میشود از آنجمله عینیت وجود
یعنی ذاتش عین وجود است بدلیل آنکه اگر زاید بر ذات باشد معلول ذات
خواهد بود نه معلول غیر و اگر باحتیاج و تعین لازم
می آید در وجود پس واجب نخواهد بود و چون معلول ذات
باشد بنا بر آنکه ذات بر آن مقدم باشد بحسب وجود برای
آنکه معلوم است بالضرورة که چیزی تا موجود نباشد
علت وجود نمیتواند شد پس لازم می آید که وجود او بر
وجودش مقدم باشد و وجود متقدم اگر عین وجود
متاخر باشد تقدم شی بر نفس خود که بدیهی الاستحاله
است باید و لازم آید و اگر غیر آن باشد نقل کلام در آن
وجود کنیم که اگر عین ذات باشد متاخر خواهد بود از وجود
دیگر و آن نیز چنین خواهد بود الی غیر النهایة و تسلسل
محال لازم می آید و معنی عینیت وجود واجب است که

مترتب شود چه حقیقت علم چنانچه دانستی چیزیست که
از علم برآن مترتب شود و برهان بر ثبوت صفات واجب
تعالی آنست که وجود واجبی کامل تمام وجودات است بالضروره
و وجود مصدر آثار خارجیه است و هر یک از موجودات
با ضمیمه ممکنات در صدور آثار محتاج است بصفتی که
بواسطه آن نوعی از آثار از آن صادر گردد پس احتیاج صفت
نقصی است در وجود چه ضروریست که غیر محتاج کامل
تر باشد از محتاج و علتی که معلول از آن حاصل شود
بعد انضمام چیزی دیگر با آن علت تمام تر است از علتی که
مستقل باشد در تاثیر پس وجودی که مستغنی باشد
از صفت کامل تمام وجودات است و چون ترتیب قیاس بر هیئت
شکل اول کنی گوییم که وجود واجبی کامل تمام وجودات
است و کامل تمام وجودات مستغنی است از صفت پس وجود
واجب تعالی مستغنی باشد از صفت وایضا اگر صفت کامله

زاید و متاخر از ذات واجب باشد لازم آید که واجب
از حصول صفت کمال ناقص باشد زیرا که خالی بودن
از صفت کمال نقص است و نقص بر خدای تعالی محال است
چه ذات واجب کامل ترین موجودات است و هر ذاتی که چنین
باشد نباید که در هیچ مرتبه از مراتب ازلی وی نقص
نباشد وایضا اگر صفات واجب تعالی مثل علم و قدرت
زاید باشد بر ذات وی معلول او خواهند بود معلول
غیر و صفت و آنها از ذات واجب اگر بواسطه همین صفات
باشد تقدم صفات بر صفات لازم آید و اگر بواسطه
صفات دیگر باشد نقل کلام در آن صفات کنیم و
تسلسل لازم آید و اگر بی واسطه صفات باشد لازم آید
که ذات واجب نسبت بصفات خود فاعل موجب باشد
و فعل و امثال بفعل طبیعت بر سبیل اضطرار باشد
و آن نقص است و خدای تعالی از آن منزه است وایضا اگر

معلوم است بالضروره **و از دلایل** عقلیه بر وحدت
واجب الوجود آنست که اگر دو باشند محال لازم آید چرا که
اگر یکی اراده حرکت جسمی نماید در وقتی و دیگری اراده سکون
آن جسم نماید در همان وقت پس اگر مراد هر دو حاصل شود
لازم آید که یک جسم در یک وقت هم متحرک باشد و هم ساکن
و این محال است و اگر مقصود هیچ یک حاصل نشود لازم
آید که این جسم نه متحرک و نه ساکن باشد و این نیز محال است
و عجز هر دو نیز لازم می آید و اگر مراد یکی حاصل شود ترجیح
بلا مرجح لازم آید با عجز دیگری و این نیز محال است و نیز
بود که اراده کردن ایشان جایز باشد زیرا که عجز ایشان
لازم می آید و اگر یکی اراده کند و دیگری نتواند کرد ترجیح
بلا مرجح لازم آید با عجز دیگری و چگونه واجب الوجود ممکن
نتواند کرد و محال است که او عالم و قادر نیست **دوم** آنکه
خدای تعالی مرکب نیست یعنی جزء ندارد زیرا که اگر مرکب باشد

محتاج خواهد بود به اجزای خود در وجود و احتیاج بخدای
تعالی که واجب الوجود است خصوصاً در وجود بغیر خود
محال است پس واجب الوجود بودن او اقتضا میکند که
بسیط باشد و او را جزء نباشد **سیم** آنکه خدای تعالی
جسم و جوهر و عرض نیست جسم جوهریست که از برای آن
طول و عرض و عمق باشد و جوهر ممکنیست که در موجود
بودن احتیاج بحلول کردن در محلی نداشته باشد و
عرض ممکنیست که در وجود خود محتاج بمحلی باشد که
در آن در آید مانند سیاهی و سفیدی و گرمی و سردی
و شیرینی و ترشی و دلیل بر نفی اینها آنست که اینها ممکن
اند و محتاج پس واجب الوجود نتواند که یکی از اینها باشد
چهارم آنکه خدای تعالی با غیر متحد نمیتواند شد و اتحاد
آنست که دو چیز یک چیز از آن دو چیز شود و محال بودن
این ظاهر است و خصوصیت بواجب ندارد **پنجم** آنکه در غیر

حلول نبود بلکه گوییم حلول مستلزم مکان و احتیاج است

بمحل ششم آنکه خدای تعالی متحیز نیست یعنی در مکان

نیست مثل بودن جسم در مکان که باشاره حسی متحیز

و میتوان گفت که اینجاست یا آنجاست و جسم بحسب وجود

خارجی قابل آن نبود زیرا که اگر چنین باشد ممکن و

محتاج بان مکان خواهد بود و لازم می آید که قابل انقسام

حسی و قابل قسمت و ترکیب جایز باشد و اینها از خواص

اجسام و جسمانیات اند و بر واجب الوجود ممتنع و ایضا

مکان حادث است و واجب الوجود قدیم بود و مکان

قدیم نبود و همین دلیل ثابت میشود نبودن خدای تعالی

در جهت مثل فوق و تحت و یمین و شمال و قدام و خلف

بلکه نسبت او بجمیع اماکن و جهات مساوی است و در همه جا

حاضر است و هیچ جا از وی دیگر جای نزدیک تر نیست نسبت او

بجمیع زمانهای ماضی و حال و مستقبل یکیست و بعضی

علما گفته اند که حدیث من عرف نفسه فقد عرف ربه یعنی

هر که شناخت نفس خود را بتحقیق که شناخت خداوند

خود را اشاره است بانکه هر گاه نفس ناطقه که جوهر مجرد است

در زمان و مکان نباشد و تواند بود که موجود خارجی

چنین باشد واجب الوجود که خالق اوست اولی است بانکه

در زمان و مکان نباشد و نسبت او بجمیع امکنه و ازمنه

مساوی باشد و ممکن است که معنی حدیث آن باشد

که هر که نفس خود را شناخت و دانست که ممکن است و

وجودش از خود نیست و در پیدا شدن محتاج است بغیر

خود که او را از عدم بوجود آورد و در یقین حاصل میشود

بخدا و مدبر و پروردگار خود با آنکه هر گاه کسی خود را شناخت

باختیار و فعل سبب میداند که خدای تعالی موجود است

زیرا که معرفت او فطریست و هر کس او را باختیار و فعل [illegible]

حاصل میشود هفتم آنکه خدای تعالی را [illegible]

از جهات ایشانرا بواسطه انسانی دیگر خبر دهد و مطلع نماید
ازین راه بعثت و ایشانرا بخلق فرستاده باشد تعریف
[illegible] خدای تعالی واجبست چه بنابر اهمال تکلیف
[illegible] احکامی که [illegible] از عقل ایشان
مستقل نیست و در احکامی که مستقل است تا تقویت
عقل ایشان کند و در [illegible] تقویت ایشان [illegible]
تحصیل معرفت الهی و اکتساب سعادت جاودانی
ایشان بمعرفت شناخت نمایم از اغذیه و ادویه که انسانرا
استعمال آن ضرورست و عقل او هم بشناختن آن
بغیر از تجربه و تجربه مستدعی زمانیست که در آن زمان
از اغذیه و ادویه بحال متوالیه بود و بسا باشد که تجربه شود
بهلاک شود و در اخبار ثواب و عقاب و وجود لطف
وشک نیست در امکان وجود چنین شخصی پس ترک ارسال
رسول موجب اهمال نوع انسان که افضل و اشرف انواع کائنات

است لازم آید و نقض غرض از آفریدن ایشان و آن بر خدای
تعالی که حکیم است محال و ممتنع است و ایضا تکلیف شرعی
واجبست زیرا که لطفست در تکالیف عقلیه زیرا که هرگاه
مکلف مواظبت نماید بر عبادات شرعیه از صلوة و صیام
و سایر طاعات نزدیکتر باشد بعمل کردن بمقتضای
تکالیف عقلیه مانند معرفت واجب تعالی و مراعات
حقوق و استعمال العدل و اجتناب از ظلم و جور و امثال آن
و دورتر شود از مخالفت آن پس تکالیف شرعیه از خدای تعالی
واجب باشد و اگر نه اهمال عقل و احکام عقلیه و نقض
غرض از خلق انسان لازم آید و شک نیست که هر شخصی
بواسطه قابل تلقی وحی الهی و اوامر و نواهی ربانی نیست پس
ناچارست از شخصی که ممتاز باشد بقابلیت مذکوره
و او را [illegible] تمام [illegible] تا قیام بامر تعالی نماید [illegible]
اخذ نموده بمردم رساند و ایضا هر فرد از افراد انسان

جایز نباشد لازم آید که اهل هر مذهبی بر راستند الا الی خصم
حق بر غالب باشند چه اهل هر یک از ارباب مذاهب بحجیت
و قدریه و مجسمه و خوارج و غلاة و مفوضه و سایر
اهل بدع که دلالت بر حقیت مذهب ایشان و بطلان
مذهب دیگر کند موجود است پس لازم آید که هر یکی
هم حق باشند و هم باطل و ایضاً اگر از برای امامت ابوبکر
نصی از رسول صلی الله علیه و آله موجود می بایست
که در سقیفه بنی ساعده هنگامی که انصار با او منازعه
میکردند در خلافت او نص مذکور شود و با حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه با آن نص معارضه کند و در خلافت
خود شک نکند و از مردم استقاله و طلب فسخ بیعت نکند
و عمر بن الخطاب در مقام حیات و استصلاح او با آن حکم
کند با الجمله بطلان این توهم بسیار واضح است و اما
حصر است که اولیاء او از علماء اهل سنت اعتراف کرده

باینکه خلافت و امامت بنص نیست و تصریح بانتفاء
کرده اند بلکه اثبات امامت را بطریق نص مخصوص شیعه
میدانستند و دلیل دیگر آنکه معلوم است که امامت خلافت
و نیابت است از خدا و رسولش پس موقوف باشد بر استخلاف
خدا و رسولش بالضرورة نه اختیار و بیعت مردم و استخلاف
خدا و رسول نیست مگر بنص و تعیین و آنکه غیر امیر
المؤمنین صلوات الله علیه چنانچه دانستی واقع نیست
پس اگر آنحضرت امام نباشد لازم آید که بعد از رسول
صلی الله علیه و آله امامی نباشد و این باطل است بالاتفاق
امت و ایضاً حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
معصوم است چنانچه آیه تطهیر شاهد است بر آن و آنکه
حضرت باجماع امت از جمله اهل بیت رسول است که
اثبات طهارت و عصمت در آن آیه برای ایشان شده است
و معلوم شد که عصمت در امام واجب است و غیر آنحضرت

شریک گردانی در نبوت و پیغمبری او و اجابت فرمود
خداوند و من محمد پیغمبر و برگزیده توام از تو سؤال میکنم
که سینه مرا شرح گردانی و آسان گردانی بر من
امر مرا و بگردانی از برای من علی بن ابی طالب را وزیری
از اهل من که معین و ظهیر و متحمل مشاق نبوت من
باشد تا ارشاد و هدایت خلق و حفظ شریعت مطهره
و غالب گردانید ملت دین اسلام بر سایر دینها هنوز دعای
رسول صلی الله علیه و آله تمام نشده بود که جبرئیل
نزول فرمود و گفت بخوان انما ولیکم الله و رسوله تا آخر
آیه و از جمله مشاهیر اهل سنت که این آیه را در شان امیر
المؤمنین صلوات الله علیه نقل کرده ثعلبی و عبدری
در جمع بین الصحاح الستة و فقیه بن مغازلی شافعی
و احمد حنبل در مسند خود و نسائی در صحیح خود و ابونعیم در
حلیة الاولیاء و اخطب خوارزمی در کتاب مناقب و غیر

کبار مشاهیر اهل سنت است و در کتب دیگر مذکور است
آنست که چون رسول صلی الله علیه و آله با اصحاب در مسجد
نماز ظهر مشغول بودند سائلی در آمد و سؤال کرد هیچکس
چیزی باو نداد پس گفت خداوندا گواه باش که در مسجد
رسول کریم و کسی بمن چیزی نداد در آن وقت حضرت امیر
صلوات الله علیه در رکوع بود انگشت مبارک خود را اشاره
او حرکت داد و خاتمی در آن انگشت بود سائل آمد و آن
انگشتر را از انگشت مبارک آنحضرت بیرون کرد و بیرون رفت
چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله از نماز فارغ شد
بجانب آسمان متوجه شده فرمود خداوندا بدرستی که
موسی علیه السلام از تو مسئلت نمود که سینه او را شرح
گردانی و امر نبوت را برای او آسان گردانی و عقده از زبان
او بگشائی تا مردمان کلام او را فهم کنند و هارون برادر او را
از اهل و عیال او وزیر گردانی تا معین و یاور او باشد و در

موصول بحضرت باشد نه آنکه متصل است با او
مناسبت خواهد داشت زیرا که آن در شان حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه نازل شده است چنانچه گذشت
آن خواهد شد و جواب اعتراض دویم آنست که اطلاق لفظ
جمع در استعمال عرب بر واحد شایع است و در قرآن بسیار
واقع شده است و چون ثابت شد که مراد از آن لفظ حضرت
امیر المؤمنین است چنانچه مفسران اتفاق نموده اند بر
اعتراض سوم مندفع شد و چنانچه در کشاف معلوم میشود
ممکن است که حکمت اتیان بصیغه جمع آن باشد که تا باعث مومنین
چنین شود در شفقت بمسکین و اهتمام در تصدق حتی
در نماز که محل خشوع و توجه تامست بجا آورند که آن فوت
نشود یا آنکه اشاره باشد بآنکه امامت دائر باستحقاق
بکسی نمیرسد مگر که بواسطه استحقاق و رغبت بخیرات
و شفقت و رأفت نسبت بمساکین رغبت و توجه بطاعت

و عبادت مستبعد است و هر که زیادتی در عبادات و لا ریب که ...
و ایضاً از طریق اهل البیت صلوات الله علیهم منقول
شده است که تصدق بخاتم در حالت رکوع از هر یک از ائمه
اثنی عشر صلوات الله علیهم واقع شده است چنانچه کلینی
رحمه الله در کتاب کافی روایت کرده است پس صیغه جمع بر
ظاهر خود خواهد بود و وجه دیگر بخاطر فقیر رسیده
انرا در کتاب التعیین ذکر کرده ملخص آنست که جمع معرف
بالف و لام و چیزی که مثل آنست چون جمع اسم موصول از
برای استغراق افرادیست یعنی کل فرد فرد چنانچه اهل تحقیق
آنرا در کتاب مطول بیان کرده و دعوی اتفاق ائمه تفسیر
و اصول و عربیت بآن نموده و چون عرض شد این آیه صفت
است بر موصوف مسند الیه را موخر و مسند را مقدم
داشته اند مثل ما قائم الا زید یعنی کلام اینست که
نیست امام و ولی شما مگر هر مؤمنی که اقامت صلوة و ایتاء

با خضوع و خشوع در عبادت ندارد و موجب التفات
آنحضرت بغیر خدای تعالی نیست چه تصدق نیز از جمله عبادات
است و با تمام منافات ندارد و از توجه بجناب حق تعالی
مانع نیست بلکه موجب مزید تقرب است و فعل کثیر
بودن باطل است چه انگشتری میتواند که گشاده باشد
و بیرون کردن آن بسهولت حاصل شود و مثل این قدر فعل را
در عرف فعل کثیر نمیگویند با آنکه بیرون کردن خاتم از
سایل واقع شد چنانچه از روایت ثعلبی مفهوم میشود
و ایضا چون معلوم شد که این فعل از آنحضرت صادر شده
است و خدای تعالی در مدح او این آیه را نازل گردانیده پس
این اعتراض نیز بر خدای تعالی باشد که او مستحق مدح نبوده
تو چرا مدح کردی و جواب اعتراض پنجم آنکه خلافت حضرت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه اگرچه بعد از رحلت پیغمبر
صلی الله علیه و آله بود اما در حال حیوة آن حضرت نیز اورا

ولایت تصرف در امور مسلمانان بود لیکن باذن پیغمبر
صلی الله علیه و آله تصرف مینمود چنانچه در احادیث
بسیار از طریق خاصه و عامه اطلاق لفظ امیر المؤمنین
و امام المتقین و امام الاولیاء و امام من اطاع الله و اولی
الناس بالناس بر آنحضرت شده است و در بعض اخبار
مذکور است که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله اورا امیر
المؤمنین موسوم ساخت سؤال فرمود که این اسم از برای من
در حیوة شما هست پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود بلی
در حیوة من تو امیر مؤمنانی و بر تقدیر تسلیم چون وقت
تعیین و بیان منحصر بود در زمان رسول صلی الله علیه
و آله چه بعد از آنحضرت وحی منقطع میشد جایز است
که خدای تعالی بفرماید که ولی و امام شما اوست یعنی در زمانی
که بامام و ولی محتاج باشید یا مراد از ولی کسی است که
شان او ولایت و امامت است و قرینه از برای این اعتبارات

مقام و حال میتواند بود و امر درین سهل است و جواب اعتراض
ششم بر کسی که اندک وقوفی و معرفتی باسلوب کلام داشته
باشد ظاهر و واضح است چه هرگاه کسی بگوید یفعل فلان
کذا و هو ضاحک او قایم او قاعد بغیر از معنی حالیت چیزی
دیگر متبادر و مفهوم نمیشود و همچنین متبادر از رکوع
معنی خودش است و معنی خضوع و خشوع در اطلاق شرعی
متبادر نمیشود پس حمل کردن بران بی دلیل جایز نباشد و
ایضا معلوم شد که باجماع این آیه در وقت تصدق آنحضرت
در حالت رکوع نازل شد پس این احتمال را مجالی نخواهد بود
و شناعت امثال این تشکیکات بر کسی که اندک شعوری
و بصیرتی دارد ظاهر و لایح است و اعتراض هفتم از غرایب است
چه هرگاه ثابت شد که آیه شریفه در شان حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه نازل شد و مراد از لفظ
الذین آمنوا آنحضرت است و منطوق آیه حصر ولایت و

امامت است در خدای تعالی و رسول و آنحضرت و انتفاء امامت
دیگران ثابت میشود و این بسیار ظاهر است و از جمله
دلایل امامت آنحضرت از قرآن آیه اَطِیعُوا اللهَ وَ اَطِیعُوا
الرَّسُولَ وَ اُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ است برای آنکه مراد از اولی
الامر حضرت امیر المؤمنین و اولاد معصومین اوست
صلوات الله علیهم و دلیل بر این آنکه غیر ایشان باتفاق
معصوم نیستند و خدای تعالی امر باطاعت غیر معصوم
نمیکند برای آنکه قبیح است و ایضا اگر معصوم نباشد
لازم آید که اطاعت و مخالفت اولی الامر هر دو واجب باشد
چه در معصیت مخالفت کردن واجب باشد پس اگر ائمه
معصومین صلوات الله علیهم مراد نباشد لازم آید
که خدای تعالی امر فرموده باشد باطاعت جماعتی که
در خارج وجود ندارند و همچنین آیه وَ کُونُوا مَعَ الصَّادِقِینَ
دلیل است بر امامت ایشان زیرا که خدای تعالی امر فرمود

ورا وبان این نصوص از شیعه امامیه در کثرت عدد در هر
طبقه از طبقات وزمانی از ازمنه با تفرق وانتشار ایشان
در بلاد وامصار وعدم اجتماع ایشان در مکانی از امکنه
بحدی بوده وهستند که هیچ عاقلی تجویز نمیکند اتفاق
وتواطی ایشان را بر کذب واختلاق مانند علمی که حاصل است
بوجود حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله ودعوی نبوت
او وبودن قران معجزه او وسایر ضروریات چه هر که تتبع کتب
وتصانیف علمای امامیه میکند وبر کثرت علما ورو[اة]
ومصنفین ایشان در جمیع ازمنه وامکنه متباعده واقف
میشود او را علم یقینی بهم میرسد بتحقیق این نصوص بحیثیتی
که عدم آن در نظرش ممتنع خواهد بود وآنچه مخالفین گفته
اند که اگر نصی متواتر میبود میبایست که ما را علم بآن حاصل
شود باطل است زیرا که اگر ایشان تتبع کتب وروات ناقلین و
مصنفین شیعه میکردند وبر کثرت وانتشار ایشان در

بلدان وامصار ونواحی [illegible] مطلع میگشتند ایشان را
علم قطعی حاصل میشد با آنکه در حصول علم از جهت تواتر
اخبار شرط است که ذهن سامعین از اعتقاد وجزم بنقیض
خبر خالی باشد والا افاده علم نخواهد کرد مانند جمیع مسائل
نظریه برهانیه پس طریق استبصار وطلب حق در امثال
این امور آنست که طالب خود را متحلی بطبع ومتساوی النسبه
میان طرفین گرداند چنانچه اگر نقیض مذهب واعتقاد او
که در آن طریق تعصب وعناد نموده واز اسلاف وآبا
واجداد واقوام وعشایر اصرار وتصلب بر آن طریقه دانسته
است بر او ظاهر شود بلا تامل وتوقف وتعصب انقیاد و
اذعان حق کند تا بعد از ملاحظه نصوص مذکوره وجود
رواة وناقلین وتتبع کتب ومصنفات محدثین وعلمای
این مذهب او را علم قطعی حاصل شود وقول ایشان زیرا که
قول یهود ونصاری است در انکار معجزات رسول صلی الله

علیه و آله که اگر معجزات و متواتر میبود میبایست ما را
علم بآن حاصل شود و کافه مردم در معرفت آن متساوی
باشند و آنچه گفته اند که اگر نصی میبود میبایست که از
صحابه خلاف آن واقع نشود و همه اتفاق کنند بر عمل بمقتضای
آن نص و ایضا حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
طلب حق خود مینمود و با ایشان طریق منازعه و مجادله
می پیمود چنانچه در عهد خود با معاویه نمود و حال آنکه آنحضرت
در کمال شجاعت و تهور بود و بنی هاشم و اجله اصحاب با او
بودند و حضرت فاطمه زهرا با علو منزلت و رفعت مکان
زوجه او و حسنین صلوات الله علیهما که دو سبط رسول
و سید جوانان اهل بهشت اند فرزندان او بودند و عباس
با کمال قدر عم او و میگفت دست بده تا با تو بیعت کنم پس
مردم گویند که عم رسول صلی الله علیه و آله بیعت کرد
با پسر عم او و دو کس در امر تو اختلاف نکنند و زبیر با شجاعتش

نیز با آنحضرت میبود و شمشیر بر روی ایشان کشید و
میگفت بخلافت ابوبکر راضی نیستم و ابوسفیان میگفت
ای اولاد عبد مناف آیا راضی شدید باینکه تیمی بر شما
والی و حاکم باشد والله که پر کنم وادی را از سواره و پیاده
و انصار تمام ایشان امامت ابوبکر را کراهت داشتند
و سعد بن عباده که رئیس ایشان و از اکابر خزرج بود
و پسرش قیس بن سعد با ابوبکر اصلا بیعت نکردند پس
چون حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه با وجود
این امور منازعه و مجادله ننمود معلوم میشود که آن
حضرت بخلافت و امامت ابوبکر راضی بوده و نصی بر
خلافت و از رسول صلی الله علیه واقع نشده است جواب
از سخن اول آنکه عدم اتفاق صحابه و مخالفت نص را ایشان
دلیل نمیشود بر انتقاء نص چه از حضرت پیغمبر صلی الله علیه
و آله در عبادات از صلوة و صوم و حج و مقدمات صلوة

ریاست بنی بر داختند استبعاد در محالی نخواهد بود و با قطع
نظر از اینها جماعتی که در صدد مخالفت نص و ابطال امامت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در آمدند معصوم
نبودند بلا خلاف تا مثل آن از ایشان ممتنع باشد و کل
امت نبودند تا خطا بر ایشان جایز نباشد چون فعل ایشان
با ثبوت نص منافاتی نخواهد داشت چه اگر صد کس یا
دویست کس یا هزار کس از فساق یا غیر فساق اتفاق نمایند
مثلا بر شرب خمر و استحلال آن بمجرد این آشامیدن شراب
مباح نمیشود و اتفاق مذکور دلیل بر عدم نص تحریم
شراب نمیشود و ایضاً اگر نص رسول صلی الله علیه و آله
مانع مخالفت اصحاب نمیبود میبایست که در حیات آنحضرت
بطریق اولی مانع باشد و امتثال امر او را فرض عین دانسته
تجاوز ننمایند و حال آنکه هنگامی که دوات و کاغذ طلبید
تا از برای ایشان چیزی نویسد که بعد از او گمراه نشوند

مخالفت نمودند و چون اسامة بن زید را امیر لشکر گردانید
و ابو بکر و عمر و عثمان و جمعی را از صحابه مامور گردانید که
مطیع و منقاد او باشند و مبالغه بسیار در تجهیز آن
جیش میفرمود و مکرر لعنت میکرد کسی را که تخلف کند
از این لشکر میبایست که مخالفت نکنند و برای اغراض
فاسده خود تمرد ننمایند و بسبب بیعت میشومه فسادها
احداث نکنند که تا قیامت نتیجه آن باقی باشد و ایضاً
آنچه در امم سالفه واقع شده است بمقتضای حدیث
مشهور که عامه و خاصه روایت کرده اند در این امت نیز
واقع میشود حَذوَ النَّعلِ بِالنَّعلِ و از امت موسی علیه
السلام مخالفت هرون بعد از غیبت موسی علیه السلام
واقع شد و نص موسی بر وجوب اتباع هرون و خلافت
او مانع مخالفت قوم نشد با آنکه اکثر ایشان هرون را
دوست میداشتند و بجان محب او بودند بخلاف این امت

و از لعنت رسول صلعم
احتراز نمایند صح

ریاست نمی پرداختند استبعاد در محالی نخواهد بود و با قطع
نظر از اینها جماعتی که در صدد مخالفت نص و ابطال امامت
حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه در آمدند معصوم
نبودند بلا خلاف تا مثل آن از ایشان ممتنع باشد و کل
امت نبودند تا خطا بر ایشان جایز نباشد پس فعل ایشان
با ثبوت نص منافاتی نخواهد داشت چه اگر صد کس یا
دویست کس یا هزار کس از فساق یا غیر فساق اتفاق نمایند
مثلا بر شرب خمر و استحلال آن بمجرد این آشامیدن شراب
مباح نمیشود و اتفاق مذکور دلیل بر عدم نص تحریم
شراب نمیشود و ایضا اگر نص رسول صلی الله علیه و آله
مانع مخالفت اصحاب میبود میبایست که در حیات آنحضرت
بطریق اولی مانع باشد و امتثال امر او را فرض عین دانسته
تجاوز ننمایند و حال آنکه هنگامی که دوات و کاغذ طلبید
تا از برای ایشان چیزی نویسد که بعد از او گمراه نشوند

مخالفت نمودند و چون اسامه بن زید را امیر لشکر گردانید
و ابوبکر و عمر و عثمان و جمعی را از صحابه مامور گردانید که
مطیع و منقاد او باشند و مبالغه بسیار در تجهیز آن
جیش میفرمود و مکرر لعنت میکرد کسی را که تخلف کند
از این لشکر میبایست که مخالفت نکنند و برای اغراض
فاسده خود تمرد ننمایند و بسبب بیعت میشومه فسادها
احداث نکنند که تا قیامت نتیجه آن باقی باشد و ایضا
آنچه در امم سالفه واقع شده است بمقتضای حدیث
مشهور که عامه و خاصه روایت کرده اند در این امت نیز
واقع میشود حَذوَ النَّعلِ بِالنَّعلِ و از امت موسی علیه
السلام مخالفت هرون بعد از غیبت موسی علیه السلام
واقع شد و نص موسی بر وجوب اتباع هرون و خلافت
او مانع مخالفت قوم نشد با آنکه اکثر ایشان هرون را
دوست میداشتند و بجان محب او بودند بخلاف این امت

و از لعنت رسول صح
احتراز نمایند صح

وی کنند وگفته که از مصالح تغییر وتبدیل آن بود که
خاطر اکثر صحابه از علی علیه السلم گران بود وبالطبع از
انجناب نفاری داشتند بنابرانکه کم بود از صحابه کسی
که علی علیه السلم پدر وبرادر واعمام واخوال واقوام وعشایر
او را نکشته باشد ونیز تصلب انحضرت در دین ودر
اجرای اوامر ونواهی الهی وعدم مداهنه او در حدود خدا
وتنفیذ احکام او معلوم همه بود وهیچکس نیست که
مداهنه ومساهله درین امور مرغوب ومطلوب
او نباشد وجماعتی را که غرض دیگر نبود لا اقل این غرض
موجب تهاون در اظهار حق وتغافل از آن میشد و
نیز وصیت ونص موجب آن بود که امامت مخصوص جماعتی
محصور باشد وانمعنی موافق طبع مردم نبود چه میخواستند
امامت مانند سلطنت بهر کسی وبهر سلسله منتقل تواند
شد وغلبه حب جاه ودنیاست در طبایع مردم خصوصا

قبایل عرب معلوم است ومخفی نماند که انچه گفته است
که تغییر ایشان وصیت پیغمبر را صلی الله علیه واله برای
مصلحتی بود که از امید انستند ازین لازم می اید که ایشان
در آن مصلحت از خدا ورسولش عالمتر باشند وبر ایشان
ظاهر شده باشد که بر خدا ورسول مخفی بوده است واین
قول محض کفر است ونزدیک باین است انچه متاخرین ایشان
گفته اند که ایشان مجتهد بودند ونبی نیز مجتهد بود ورای
مجتهدی میتواند که مخالف رای مجتهد دیگر باشد وبر
کسی که معنی اجتهاد را فهمیده است فساد این قول پوشیده
نیست وبطلان آن از غایت وضوح محتاج بتطویل نیست
واگر چنین باشد این شریعت اختصاص بخدا ورسول نخواهد
داشت وعمر شریک خدا ورسول خدا خواهد بود در وضع سنت
وقانون شرع وملت بلکه احتیاج بوجود رسول نخواهد
بود چه هر کس برای خود هرچه خواهد میتواند کرد واز جمله

چیزهائی که رفع استبعاد مذکور میکند احادیث زیاد
صحابه است که اعاظم علماء اهل سنت در کتب حدیث خود
نقل کرده اند مثل بخاری و مسلم و حمیدی که از مشاهیر
محدثین ایشانند و بر احادیث ایشان اعتماد دارند و ملخص
مضمون بعضی از آنها با تعدد طرق و اختلاف رواة ناقلین
آنها آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که
در قیامت من بر کنار حوض خواهم بود و جماعتی را از اصحاب
من خواهند آورد که مستحق عذاب الهی باشند و امر فرمایند
که ایشانرا بدوزخ برند من خواهم گفت خداوندا این جماعت
اصحاب منند پس قایلی گوید که تو نمیدانی که ایشان چه
کرده اند بعد از تو ایشان از اول زمانی که تو از ایشان
مفارقت کرده از دین برگشتند و کافر شدند این است
خلاصه بعضی از آن اخبار و باقی نزدیک است باین و بر
هر عاقلی ظاهر است که ارتدادی که از اول زمان مفارقت

پیغمبر صلی الله علیه و آله واقع شد از صحابه نبود مگر بانکار
نص بر حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه و غصب
حق او و مانع شدن او را از مقامی که خدا و رسول برای او
مقرر فرموده بودند و خدای تعالی دین خود را بآن کامل
گردانیده بود چنانچه در روز غدیر فرمود الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ
وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا و بدانکه
در اول وهله اگرچه خطائی از اکثر صحابه بسبب بیعت
واقع شد لیکن بسیاری از ایشان بعد از ملاحظه نصوص
امامت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بخدمت
آنحضرت معتذر و نادم رجوع کردند چه ایشانرا در اول
امر بسبب ازدحام خلق و اجتماع جمعی که بظاهر از اخیار
صحابه بودند و بر اقوال و افعال ایشان اعتماد میکردند
شبهه عارض شد که شاید حکم وصیت آنحضرت منسوخ
شده باشد و مصلحت اسلام در خلاف آن باشد و چون

بر طرف شود و شریعت بر هم خورد غرض از ملازمت بنی
عبد مناف تهییج فتنه و آشوب و هلاک و استیصال
مسلمانان بود تا مطلوب و حاصل شود و با طمینان
خاطر کفر و شرک باطنی را اظهار کند و التفات بقول عباس
نفرمود برای آنکه امر آنحضرت موقوف بر بیعت نبود بلکه
امامت او بنص صریح ثابت و محقق بود و بیعت عباس زیاده
از نص رسول صلی الله علیه و آله نبود هرگاه مخالفت
نص نمودند به بیعت عباس چه التفات میکردند با آنکه
آن بیعت سبب تمکین مخالفین میشود در اعتبار اختیار
و بیعت برای انعقاد امامت وجه دویم آنکه منازعه و
مجادله موقوف بود بر وجود انصار و اعوان و چون جماعتی
که با آنحضرت موافقت مینمودند بغایت اندکی بودند و قوت
مقاومت و معارضه با ایشان نداشتند لهذا ترک
مقاتله نمود و آنحضرت اگرچه در کمال شجاعت بود اما لیکن

بمعونت معدودی از اصحاب با بسیاری از قبایل اعراب
چه تواند کرد و درین عجزی و ضعفی آنحضرت لازم نمی آید
و آنحضرت اگرچه بطریق اعجاز میتوانست بر ایشان غالب
آید لیکن بر انبیا و اوصیا لازم نیست که بطریق خرق
عادت افنای خصم خود کنند با آنکه مصلحت در افنای
اصحاب و تفریق کلمه نبود و مؤید این وجه است حدیثی که
منقول شده است که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
بعد از شرح و بیان وقایعی که بعد از او واقع میشد
فرمود که یا علی اگر اعوان و انصار از برای خود بیابی با ایشان
مقاتله کن و الا صبر کن تا زمانی که بمن برسی در حالتی که
مظلوم باشی وجه سیم آنکه بر حضرت امیر المؤمنین ع
واجب نبود منازعه و مخاصمه با قوم و طلب حق خود
بتصدی حروب و احداث فتنه و آشوب بلکه بر قوم طاعت
و انقیاد او لازم و واجب بود و بر آنحضرت زیاده ازین

نبود که امتناع از این امر نمایند و اگر او را مانع نشوند متصدی
آن شود چه امر امامت و خلافت منصبی است از خدای تعالی
و بر خدا و رسولش تعیین شخصی که قابل آن باشد لازم است
و بر امام واجب است که قبول این منصب کند و در مبدأ امر
اظهار شأن خود کند اگر ظاهر نباشد و بر اظهار آن
مفسده مترتب نشود و بر رعیت طلب معرفت امام واجب
است و بعد از معرفت و وجدان اطاعت و انقیاد لازم
و چون اظهار و تعریف امام از حضرت خیر الانام صلی الله
علیه و آله بامر الهی بتکرار نصوص بفعل آمد و آنحضرت
توطین نفس بر تحمل مشاق امامت و ریاست نموده بود
بر عامه خلق مسارعت و مبادرت باذعان امامت
او و توجه بخدمت آنحضرت و امتثال اوامر و اطاعت
احکام او واجب بود نه واگذاشتن او و مشغول تعیین
خلیفه شدن و مخالفت نص پیغمبر صلی الله علیه و آله

نمودن پس آنچه بر خدا و رسول و امام لازم است بعمل آمده بود
دیگر بر امام لازم نباشد که با ایشان محاربه و منازعه
نماید و تقصیر و تفریط از جانب رعیت واقع شده نه
از طرف امام و آنحضرت از ترک واجب و اهمال آن منزه
و مبرا بود این وجه را بعض فضلا گفته است و این معنی
نیست زیرا که با اقتدار و تمکن چنانچه بر رسول صلی الله
علیه و آله جهاد با کفار واجب بود بر امام نیز واجب
است و اگر مراد آنست که محاربه و منازعه با عدم انصار
و اعوان لازم نیست این کلام صحیح است لیکن بوجه ثانی
راجع میشود و وجه دیگر نخواهد بود و وجه چهارم
آنکه آنحضرت بمقتضای وصیت رسول صلی الله علیه
و آله محاربه نفرموده چنانچه منقول است که با عمر فرمود
اگر وصیت محمد صلی الله علیه و آله سبقت نکرده بود
هر آینه میدانستی که کدام یک از ما و شما مغلوب میبود

الفاظ آن خطبه صریحست در عدم رضای آنحضرت
بخلافت ایشان چنانچه قابل تاویل نیست و عدم بیعت
آنحضرت که فی الجمله مسلم است پیش مخالفین دلیل
واضح است بر کراهت امامت وی بطلان آن زیرا که معرفت
امام و تصدیق امامت و در هر وقت واجب است چنانچه
حدیث مَن ماتَ ولَم یَعرِف اِمامَ زَمانِهِ ماتَ مِیتَةً جاهِلِیَّة
دلالت بر آن میکند چه آدمی را مردن در هر وقت جایز است
و از آن ایمن نیست پس معرفت امام در هر وقتی لازم باشد
بنا بر این لازم آید که آنحضرت مدتی بر باطل باشد بسبب
نشناختن امام خود و تصدیق نکردن بامامت او و این
باتفاق باطل و حدیث عَلِیٌّ مَعَ الحَقِّ وَالحَقُّ مَعَهُ لَن یَفتَرِقا
حَتّی یَرِدا عَلَیَّ الحَوضَ که عامه و خاصه بطرق متعدده
روایت کرده اند مکذِّب آنست و از اینجا معلوم میشود که
دعوای اجماع مخالفین بر خلافت ابوبکر باطل و فاسدست

و آنرا برای تلبیس و فریب دادن عوام گفته اند زیرا که اجماعی
که حجت میباشد باتفاق جماعتی که اجماع را حجت میدانند
آنست که جمیع امت بر امری از امور در زمان واحد اتفاق
نمایند و این در خلافت ابوبکر در سقیفه بنی ساعده بی
شبهه واقع نشد چه حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
که افضل و اجل امت بود درین اتفاق داخل نبود بلکه جمیع
بنی هاشم و بسیاری از اهل مدینه در اول امر واقف نبودند
و در سقیفه حاضر نبودند و بعد از انعقاد بیعت ایشان
بر آن مطلع شدند و بعضی را خوف و تقیه مانع انکار
میشد و بر تقدیری که اهل مدینه در زمان واحد
اتفاق نموده باشند بر آن اتفاق اعتمادی نخواهد بود
زیرا که ایشان کل امت نبودند و هیچ دلیل ثابت نشده است
که اتفاق بعض امت در فرعی از فروع فقه حجت باشد
چه جای آنکه در اصول دین حجت تواند بود با آنکه در حجیت

اصل اجماع و شروط آن خلاف بسیار کرده اند چنانچه در
کتب اصول مذکور است و آن شروط در اتفاق مذکور نبود
و از این جهت است که محققان علما اهل سنت مثل فخر
رازی و قاضی عضد و غیر ایشان حجت امامت ابوبکر را
بیعت میدانند نه اجماع و بعضی گفته اند که بیعت یکس
یا دو کس از برای انعقاد امامت کافی است و بطلان این قول
بر هیچ عاقل مخفی نیست و چگونه بیعت کسی که علم عصمت
او معلوم و نفاق و کفر باطنی او مجوز و محتمل باشد و شاید
غرض او تخریب دین و هدم اساس مذهب و ملت باشد
و لا اقل میتواند بود که مقصود او حصول اغراض دنیویه
و وصول بریاست و امارت باشد و مصلحت اسلام و
مسلمین منظور او نباشد و ممکن است که از و خطائی در
رای و تدبیر واقع شده باشد حجت تواند بود بر اهل شرق
و غرب تا انقراض عالم و کافه مردم را تصدیق و انقیاد او

لازم باشد و عمر میگفت چنانچه اولیای او نقل کرده اند
که بیعت ابوبکر ناگاه بود و بی تامل و بعد ازین خدای تعالی
مسلمانان را از شر آن بیعت نگاه دارد و اگر کسی خواهد که مثل
آن بیعت را بفعل آورد او را بکشید و بالجمله بطلان
امثال این ترهات بر کسی که ادنی بهره از عقل و شعور
داشته باشد بسیار واضح و ظاهر است مقصد سیم در
ذکر بعض نصوص جلیه که در کتب اهل سنت نیز مذکور
است و ذکر بعضی از کتب و مصنفات ایشان که اشتمال
بر آن نصوص دارد و غرض از ذکر این اخبار با عدم احتیاج
با آنها بسبب تواتر نص جلی نزد شیعه آنست که تا ظاهر
شود که انکار اهل سنت نص جلی را بر امامت آنحضرت
از روی عناد و بغض اهل بیت است از انجمله احمد بن حنبل
که از جمله ائمه اربعه ایشانست در مسند خود نقل کرده
است باسناد از سلمان فارسی رضی الله عنه که گفت

علیه اجابت سیفرمودند انکاه پیغمبر صلی الله علیه وآله
فرمود انت یعنی تو برادر و وزیر و ولی و وارث و وصی و
خلیفه منی بعد از من پس قوم برخواستند و با ابو طالب
گفتند برو و اطاعت پسر خود کن که او را بر تو امیر کردانید
و ابن مغازلی شافعی واخطب خوارزمی باسناد خود از
ابوذر غفاری رضی الله عنه روایت کرده اند که رسول
صلی الله علیه وآله فرمود من ناصب علیا الخلافة بعدی
فهو کافر وقد حارب الله ورسوله ومن شك فی علی فهو
کافر یعنی هرکه با علی بعد از من دشمنی ورزد و منازعه
کند در خلافت پس او کافر است وچنانست که بتحقیق که
با خدا و رسول محاربه کرده باشد و هرکس شك کند در علی
یعنی در خلافت او یا در فضیلتی از فضایل وی پس او کافر است
و محمود طالبی دزکنینی در کتاب نزل السایرین و محمد بن
یوسف گنجی شافعی در کتاب کفایة الطالب واخطب

خوارزمی در کتاب مناقب روایت کرده اند از ابولیلی غفاری
که گفت رسول صلی الله علیه وآله فرمود که ستکون
من بعدی فتنة فاذا کان ذلك فالزموا علی بن ابی طالب
فانه الفاروق بین الحق والباطل یعنی زود باشد که بعد
از من فتنه حادث شود پس هرگاه واقع شود تابع شوید
علی بن ابی طالب را و از او مفارقت مکنید بدرستی که
اوست فرق کننده میان حق و باطل و در کتاب نزل
السایرین زیاده از اینست فرموده فانه اول من برانی واول
من یصافحنی یوم القیمة وهو الصدیق الاکبر وهو فاروق
هذه الامة یفرق بین الحق والباطل وهو یعسوب المؤمنین
والمال یعسوب المنافقین یعنی بدرستی که او اول کسی است
که در روز قیامت مرا ببیند و با من مصافحه کند و او
صدیق اکبر است یعنی افضل است از جمیع صدیقان و او
فاروق این امت است فرق میکند میان حق و باطل و

او پادشاه مؤمنان است ومال رئیس منافقانست و
حافظ ابو نعیم درکتاب حلیة الاولیا روایت کرده است
که رسول صلی الله علیه واله خطاب کرد با علی علیه السلام
وفرمود که مرحبا بسید المسلمین وامام المتقین مرحبا
بسید مسلمانان وامام وپیشوای پرهیزکاران وابو نعیم
درحلیه واخطب خوارزمی درمناقب روایت کرده اند
از انس بن مالک که گفت پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود
بعد از انکه اب از جهت وضو طلبید وبعد از وضو
دو رکعت نماز کذارد یا انس اول من یدخل علیک من هذا
الباب امیر المؤمنین وسید المسلمین وقاید الغر المحجلین
وخاتم الوصیین قال انس قلت اللهم اجعله رجلا من الانصار
وکتمته اذ جاء علی صلوات الله علیه واله فقال من هذا
یا انس قلت علی فقام مستبشرا فاعتنقه ثم جعل یمسح عرق
وجهه بوجهه ویمسح عرق وجه علی علیه السلام بوجهه فقال

علی علیه السلام یا رسول الله رایتک صنعت بی ما صنعت
قبل وانت تؤدی عنی وتسمعهم صوتی وتبین لهم ما اختلفوا
فیه من بعدی ای انس اول کسی که بر تو داخل میشود ازین
در پادشاه مؤمنان وسید مسلمانان وپیشوای سفید
رویان وسفید دست وپایان یعنی مؤمنان که در دنیا
وضو میسازند ودر قیامت روها ودستها وپایهای
ایشان لامع ودرخشان است واخرین اوصیا است یعنی
اوصیای پیغمبران انس گفت من دعا کردم وگفتم خداوند
این شخص را مردی کردان از انصار یعنی چنان کن که مردی
از انصار بیاید تا این فخر وشرف از برای ایشان باشد
واین دعا را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله پنهان
کردم ناگاه علی بن ابی طالب صلوات الله علیه آمد و
بیرون در ایستاد رسول صلی الله علیه واله پرسید که
کیست اینکه آمده است گفتم علی علیه السلام پس رسول

قال وما یمنعنی

الوصيين واولى الناس بالنبيين اذ طلع علي بن ابي طالب
عليه السلم فقال رسول الله صلى الله عليه واله
اللهم وال اللهم وال قال فجلس بين يدي رسول الله
صلى الله عليه واله فاخذ رسول الله صلى الله عليه
واله يمسح العرق من جبهته ووجهه ويمسح به وجه علي بن
ابي طالب عليه السلم ويمسح العرق من وجه علي ويمسح به
وجهه فقال علي يا رسول الله نزل في شيء قال اما ترضى
ان تكون مني بمنزلة هرون من موسى الا انه لا نبي بعدي
انت اخي ووزيري وخير من اخلف بعدي تقضي ديني و
تنجز موعدي وتبين لهم ما اختلفوا فيه من بعدي وتعلمهم
من تاويل القران ما لم يعلموا وتجاهدهم على التاويل كما
جاهدتهم على التنزيل انس بن مالك گفت روزی نزد رسول
صلى الله عليه واله بودم آنحضرت فرمود درین ساعت
داخل میشود سید مسلمانان و امیر مؤمنان و بهترین

اوصیاء پیغمبران و سزاوارترین مردمان بر پیغمبران ناگاه
حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه داخل شد پس
رسول صلی الله علیه واله از برای او دعا کرد که خداوند
او را دوست دار یا نصرت ده او را یا هر که را که او را دوست
دارد یا نصرت ده پس علی علیه السلم نزد رسول
صلی الله علیه واله نشست و آنحضرت عرق از پیشانی
خود بر میداشت و بر روی علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه میمالید و باز عرق از روی علی بن ابی طالب
صلوات الله علیه بر میداشت و روی خود را بآن مسح
مینمود حضرت امیرالمؤمنین صلوات الله علیه پرسید
که یا رسول الله آیا چیزی در شان من نازل شده است
فرمود آیا راضی نیستی که باشی تو از من بمنزله هرون از
موسی الا آنکه بعد از من پیغمبری نیست و اگر نه تو آن میبودی
تو برادر و وزیر منی و بهترین کسانی که بعد از خود میگذارم

قضا میکنی دین مرا و وعدهای مرا انجاز میکنی یعنی بوقوع

می آوری و بیان میکنی از برای امت من چیزی را که ایشان در

آن اختلاف کنند و تعلیم میکنی ایشان را تاویل قرآن آنچه

آنرا ندانند و با ایشان جهاد میکنی بر تاویل قران چنانکه

من جهاد کردم بر تنزیل قران و ابن مردویه در کتاب مناقب

خود از ابن عباس روایت کرده که دخل علی علی رسول الله

صلی الله علیه واله و عنده عایشة و جلس بین رسول

الله صلی الله علیه واله و بین عایشة فقالت ما کان لک

مجلس غیر فخذی فضرب رسول الله صلی الله علیه واله

علی ظهرها وقال مه لا تؤذینی فی اخی فانه امیر المؤمنین

وسید المسلمین وقاید الغر المحجلین یوم القیمة علی الصراط

فیدخل اولیاءه الجنة ویدخل اعداءه النار مضمونش

انست که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه بر رسول

خدا صلی الله علیه واله داخل شد و عایشه نزد آنحضرت

یقعده

بود حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه میان رسول

صلی الله علیه واله و عایشه نشست پس عایشه گفت

آیا برای نشستن تو جایی نبود بغیر از ران من رسول صلی الله

علیه واله دست خود را بر پشت آن ملعونه زد و فرمود

بس کن و مرا مرنجان بسبب ایذاء برادر من بدرستی که او

امیر مؤمنان و سید مسلمانان و پیشوای غر محجلین

است در روز قیامت بر صراط می نشیند و آن بلی است

که بر روی دوزخ بسته اند پس دوستان خود را داخل

بهشت و دشمنان خود را داخل دوزخ میکرداند و اخطب

خوارزمی در کتاب مناقب روایت کرده است باسناد

از حضرت رسول صلی الله علیه واله که فرمود لما اسری

بی الی السماء ثم من السماء الی سدرة المنتهی وقفت

بین یدی ربی عز وجل فقال لی یا محمد قلت لبیک وسعدیک

قال قد بلوت خلقی فایهم رایت اطوع لک قال قلت ربی علیا

ونیست این فضیلت برای هیچکس بعد از وی یا محمد علی
رایت هدایت است و امام هر کس که اطاعت کند مرا و
اوست کلمه که لازم کردانیده ام آنرا بر متقیان مانند
کلمه توحید که ایمان بدون آن حاصل نمیشود هر که اورا
دوست دارد بتحقیق مرا دوست داشته باشد و هر که
دشمنی کرده باشد با او دشمنی کرده باشد با من یا محمد ویرا
باین خبر بشارت ده رسول صلی الله علیه و آله فرمود
کفتم خداوندا ویرا بشارت دادم او کفت من بندهٔ خدایم
و در قبضهٔ قدرت او اکر مرا عقوبت کند بسبب کناهان
من باشد و او هیچ ظلم نکرده باشد و اکر تمام کند از برای
من آنچه وعده فرموده است و خداوند و مولای منست
پس کفتم خدایا دل ورا از زنک ادناس بشریت جلاده و ایمانرا
سبب ارتیاح و انبساط او کردان فرمود بدرستی که چنین
کردم و لیکن او را مخصوص میکردانم ببلائی که مخصوص

نکردانیده ام بآن هیچکس را از دوستان خود کفتم پروردکارا
من علی برادر و انیس منست این بلا را از او بکردان فرمود
که در علم من سابق شده که او مبتلی و ممتحن است و اکر
علی نمیبود شناخته نمیشد مخصوصان من و دوستان
من و دوستان پیغمبران من و ابن مردویه باسناد خود از
ابو سعید خدری از سلمان فارسی رضی الله عنه روایت
کرده است که کفت از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم
و کفتم لکل نبی وصی فمن وصیک فسکت عنی فلما کان
بعد ان رانی فقال یا سلمان فاسرعت الیه و قلت لبیک
قال تعلم من وصی موسی قلت نعم یوشع بن نون قال لم قلت
لانه اعلمهم یومئذ قال فان وصیی و موضع سری و خیر
من اخلف بعدی ینجز موعدی و یقضی دینی علی بن ابی طالب
یعنی از برای هر پیغمبری وصی و قایم مقامی هست پس وصی
تو کیست آنحضرت جواب نفرمود بعد از زمانی مرا دید

فرمود یا سلمان گفتم لبیک فرمود که میدانی که وصی موسی
علیه السلام که بود گفتم یوشع بن نون فرمود که چرا یوشع را
وصی خود گردانید گفتم برای انکه در آن وقت عالمترین امت
موسی بود فرمود که بدرستی که وصی وقایم مقام من
و محل اسرار من و بهترین کسانی که وامیگذارم بعد از
خود که بجای آورد وعده مرا و قضا کند دین مرا علی بن
ابی طالب است و این حدیث دلیل است براینکه وصی
وقایم مقام پیغمبر میباید که اعلم امت او باشد و انکه
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه اعلم این امت است
وایضا در مناقب ابن مردویه روایت کرده شده است
از انس بن مالک از سلمان رضی الله تعالی عنه که گفت
قلت یا رسول الله عمن ناخذ بعدك وبمن نثق قال فسكت
عنی حتی سألته عشرا ثم قال یا سلمان ان وصیی وخلیفتی
ووزیری وخیر من اخلفه بعدی علی بن ابی طالب صلوات

الله علیه یؤدی عنی وینجز موعدی یعنی خدمت رسول
صلی الله علیه و اله عرض کردم که یا رسول الله بعد از تو
از که اخذ کنیم احکام دین خود را و بر قول که اعتماد کنیم
جواب نفرمود تا انکه ده بار سؤال کردم پس فرمود یا سلمان
بدرستی که وصی و خلیفه من و وزیر و بهترین کسانی
که بعد از خود میگذارم علی بن ابی طالب است که از من
ادا میکند احکام شرع الهی را و بمردم میرساند اوامر
[illegible] مرا و بجای می آورد وعده مرا و در مناقب خطیب
باسناد از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست
که رسول صلی الله [illegible]یه و اله فرمود اتانی جبرئیل وقد
نشر جناحیه فاذا فی احدهما مکتوب لا اله الا الله محمد
النبی و مکتوب علی الاخر لا اله الا الله علی الوصی یعنی آمد
مرا جبرئیل و هر دو بال خود را گشاده بود پس دیدم که در
یکبال او نوشته شده بود لا اله الا الله محمد النبی و در

بلی پروردگار ما نیز فرمود من رب شما ام و محمد پیغمبر شما
و علی امیر شما ست و ابن مردویه در مناقب از بریده روایت
کرده است که گفت امرنا رسول الله صلی الله علیه و آله ان
نسلم علی علی بیا امیر المؤمنین رسول خدا صلی الله علیه
و آله ما را امر فرمود که سلام کنیم بر علی علیه السلام و
گوییم السلام علیک یا امیر المؤمنین و ایضاً در مناقب
ابن مردویه از سالم غلام امیر المؤمنین علیه السلام
منقول است که گفت همراه آنحضرت بودم در زمینی که ملک
وی بود و آن زمین را حرث و شخم میکرد ابو بکر و عمر در آمدند
و گفتند السلام علیک یا امیر المؤمنین و رحمة الله و برکاته
پس کسی از ایشان پرسید که شما در حیات رسول صلی الله
علیه و آله باین وجه سلام برو میکردید و او را امیر المؤمنین
میخواندید عمر گفت هو امرنا بذلک یعنی رسول صلی الله علیه
و آله ما را امر فرمود باین و گفت سلام کنید بر او با امیر المؤمنین

و در کتاب کفایة الطالب از ابوذر غفاری رضی الله تعالی
عنه روایت کرده شده است که گفت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود یرد علی الحوض رایة علی امیر المؤمنین و امام
الغر المحجلین فاقوم و آخذ بیده فیبیض وجهه و وجوه
اصحابه یعنی وارد میشود بر حوض کوثر رایت و علم امیر
المؤمنین و پیشوای غر محجلین پس بر میخیزم و دست او را
میگیرم پس سفید خواهد بود یا سفید میشود روی او
و رویهای اصحا و پیروان او و اخطب خوارزمی در کتاب
مناقب خود از ابن عباس روایت کرده است که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود هذا علی بن ابی طالب لحمه من
لحمی و دمه من دمی و هو منی بمنزلة هرون من موسی الا انه
لا نبی بعدی و قال یا ام سلمة اسمعی و اشهدی هذا علی
امیر المؤمنین و سید المسلمین و عیبة علمی و بابی الذی
اوتی منه اخی فی الدنیا و خدنی فی الآخرة و معی فی

السّنام الاعلی یعنی این علیّ بن ابی طالب است کوشت او
از کوشت من وخون او از خون من است واو از من بمنزله
هرونست از موسی الّا انکه بعد از من پیغمبری نیست
وخطاب نمود با امّ سلمه که ای امّ سلمه بشنو وکواه باش
اینست علیّ بن ابی طالب امیر مؤمنان وسیّد مسلمانان
ومحلّ علم وحکمت منست ودر است از برای من که مدینه
علمم که از آن در مردمان بمن میرسند واز علم من بهره
میبرند برادر منست در دنیا ودوست منست در آخرت
وبا من خواهد بود در اعلی درجات بهشت واخطب خوارزمی
در مناقب خود آورده است که زید بن صوحان در روز
جمل در حرب عایشه مجروح کرده بودند ودر معرکه
بحالت نزع افتاده بود امیر المؤمنین صلوات الله علیه
نزد او آمد زید گفت رحمك الله والله ما عرفتك الا بالله
عالما وبآیاته عارفا والله ما قاتلت معك من جهل ولكنی

سمعت حذیفة الیمان یقول سمعت رسول الله صلی الله علیه
وآله یقول علی امیر البررة وقاتل الفجرة منصور من نصره
مخذول من خذله الا وان الحق معه یتبعه الا فمیلوا معه
یعنی بحق خدای که من ترا نشناختم مکر عالم بخدا وعارف
بآیات خدا وبحق خدا که در خدمت تو جهاد نکردم از
روی جهل وندانستن قدر ومرتبه تو ولیکن شنیدم
از حذیفه که او کفت شنیدم از رسول صلی الله علیه
وآله که میفرمود علی امیر نیکوکارانست وکشنده فاجران
وبدکرداران نصرت کرده شده است از جانب خدا تعالی
هر که او را نصرت کرد ومخذول است هر که ترك نصرت
او کرد وبدرستی که حق با اوست وتابع اوست وازاو
جدا نمیشود پس بجانب او توجه کنید وبا او میل کنید هر
جانب که او میل کند ودر کتاب کفایة الطالب واربعین
حافظ ابو نعیم وکتاب اخطب خوارزمی وکتاب وسیلة

هذه الامة وهما ابناك ومنا مهدی هذه الامة الذی
یصلی خلفه عیسی ثم ضرب علی منکب الحسین فقال من هذا
مهدی الامة رسول صلی الله علیه واله فرمود یا فاطمه
سبب گریهٔ تو چیست گفت میترسم که بعد از وفات تو
بیکس شوم وحرمت من ضایع شود رسول صلی الله علیه
واله فرمود ای فاطمه ایا ندانستی که خدای تعالی بسوی
زمین نظری کرد واز اهل زمین پدر تورا اختیار کرد تا
پیغمبر باشد بعد ازان نظر کرد نوبت دویم واز روی زمین
شوهر ترا برگزید وبسوی من وحی فرستاد تا ترا در نکاح
وی در آورم واورا وصی خود گردانم یا فاطمه بسبب لطف
واکرام خدای تعالی ومحبتی که اوراست با تو گردانید شوهر
ترا کسی که عظیم ترین مردمانست از جهت علم ودانش وفاضل
ترین ایشانست از جهت حلم وسابق ترین ایشانست از جهت
اسلام پس حضرت فاطمه صلوات الله علیها خندان و

شاد

شادمان شد پس رسول صلی الله علیه فرمود ای فاطمه
بدرستی که ما را که اهل بیت نبوت وطهارتیم هفت
منقبت وکرامت داده اند که نداده اند آنها را بکسی از اولین
ونمیرسد بانها احدی از اخرین بغیر از انها پیغمبر ما بهترین
پیغمبرانست وآن پدر تست ووصی ما بهترین اوصیاست
وآن شوهر تست وشهید ما بهترین شهداست وآن حمزه
عم پدر تست وازماست کسی که از برای او دو بال هست
که پرواز میکند بان بالها در بهشت هرجا که خواهد وآن
جعفر است وازماست دو سبط این امت وآنها فرزندان
تو اند امام حسن وامام حسین وازماست مهدی این
امت که عیسی علیه السلم در خلف او نماز کند بعد از
انکه از آسمان نزول کرده باشد وبعد ازان دست مبارک
خود را بر دوش امام حسین صلوات الله علیه نهاد و
فرمود که از نسل اینست مهدی امت حافظ ابو نعیم و

صاحب کفایه شش خصلت روایت کرده اند و ذکر جعفر
طیار نکرده اند و در کتاب وسیلة صلوة عیسی علیه السلام
تا آخر حدیث مذکور نیست و مخفی نیست که این حدیث
دلالت میکند بر اینکه خدای تعالی حضرت امیر المؤمنین
صلوات الله علیه را در نوبت دویم از جمیع اهل زمین
برگزید چنانچه رسول را صلی الله علیه و آله در نوبت
اول از جمیع اختیار نمود پس او بعد از پیغمبر صلی الله علیه
و آله فاضلتر و کاملتر در جمیع صفات کمال از کل بشر
خواهد بود چنانچه در حدیث مشهور که خاصه و عامه
بطریق متعدده روایت کرده اند واقع است و آن قول پیغمبر است
صلی الله علیه و آله علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر یعنی
علی بهترین افراد بشر است و هر که این را انکار کند و تصدیق
بآن نکند بتحقیق کافر است و حدیث دیگر که اخطب خوارزمی
و غیر او روایت کرده اند از ابو سعید خدری که رسول صلعم

فرمود که علی خیر البریة یعنی علی بهترین خلق است و صاحب
وسیله و اخطب خوارزمی از عبد الله بن مسعود روایت
کرده اند و روایت وسیله اینست قال کنت مع رسول الله
صلی الله علیه و آله فتنفس فقلت یا رسول الله ما شانک
قال یا بن مسعود نعیت الی نفسی قلت فاستخلف قال من
قلت ابا بکر قال فسکت ساعة ثم تنفس فقلت ما شانک
قال نعیت الی نفسی فقلت له استخلف قال من قلت عمر قال
فسکت حتی ذهب ساعة ثم تنفس فقلت ما شانک
قال نعیت الی نفسی فقلت له استخلف قال من قلت علی بن
ابی طالب قال اما و الذی نفسی بیده لئن اطاعوه لیدخلن
الجنة اجمعون ابن مسعود گوید که با حضرت رسول
صلی الله علیه و آله بودم آنحضرت آهی سرد بر کشید
گفتم یا رسول الله حال شما چیست فرمود خبر وفات
مرا داده اند گفتم کسی را خلیفه خود گردان فرمود کرا خلیفه کنم

والنجم اذا هوی از ابن عباس روایت کرده است که گفت
با جماعتی از جوانان بنی هاشم نزد پیغمبر صلی الله علیه و
آله نشسته بودیم که ستاره از آسمان فرود آمد رسول
صلی الله علیه و آله فرمود که این ستاره در منزل هر کس
فرود آمد باشد او وصی و قایم مقام منست بعد از من
پس جوانان بنی هاشم برخواستند و نظر کردند دیدند
که در منزل علی علیه السلام فرود آمد پس قایلی گفت
یا رسول الله تو در محبت علی گمراه شدی خدای تعالی
این آیه را فرستاد والنجم اذا هوی ما ضل صاحبکم وما
غوی الی قوله وما هو بالافق الاعلی وابو بکر بن مردویه
که از مخالفین اهل البیت است باسناد از ابو ذر غفاری
رضی الله عنه روایت کرده است که گفت دخلنا علی رسول
الله صلی الله علیه و آله فقلنا من احب اصحابک الیک
واذا کان امر کنا معه قال هذا علی اقدمکم سلما واسلاما

یعنی بر رسول خدا صلی الله علیه و آله داخل شدیم پس گفتیم
محبوب ترین اصحاب نزد تو کیست که اگر امری حادث شود و
واقعه روی دهد ما با او باشیم و مخالفت او نکنیم فرمود
این علی بن ابی طالب که سابق ترین شماست از جهة اسلام
واطاعت دین حق و ایضا ابن مردویه از ام سلمه رضی الله
عنها روایت میکند که مولائی داشتم که از کوچکی تربیت
من کرده بود و حق بسیار بر من داشت و او دشمن علی
علیه السلام بود و چنان بود که هیچ نمازی نمیگذارد
مگر آنکه بعد از آن سب علی علیه السلام میکرد من
با او گفتم ای پدر چه چیز ترا بر سب علی و عداوت او میدارد
گفت برای آنکه او عثمان را کشته است و در خون او شریکست
گفتم اگر نه آن میبود که تو مولا و مربی منی و نزد من بمنزله
پدری ترا از سر و رازی که پیغمبر صلی الله علیه و آله بمن ده
است خبر میدادم بنشین تا ترا حدیث کنم از علی بن

ابی طالب علیه السلام وانچه دیده ام آنرا بچشم خود روزی
از روزها که نوبت من بود رسول صلی الله علیه واله با
علی علیه السلام در حجره من انکشتان در انکشتان یك
دیکر آورده ودست بر دوش او کذاشته بامن کفت یا
ام سلمه لحظه از حجره بیرون رو وخانه را بجهت ما خلوت
کن من بیرون رفتم وایشان پیش هم نشسته مشغول راز
کفتن شدند ومن آواز ایشانرا میشنیدم وسخن نمیفهمیدم
ایشان با یکدیکر راز میکفتند تا نزدیك شد که از روز
نصفی بکذرد پس من بدر حجره رفته کفتم السلام علیکم
حضرت پیغمبر صلی الله علیه واله فرمود داخل مشو وبجای
که بودی باز کرد من باز کشته صبر کردم تا وقت زوال و
ایشان با یکدیکر راز میکفتند بار دیکر بر در حجره آمده
کفتم السلام علیکم رسول صلی الله علیه واله همان سخن
سابق را اعاده فرمودند برکشتم ولحظه دیکر مکث نموده

باخود کفتم پیشین شد والحال بنماز بیرون میرود پس این
روز که نوبت منست میکذرد ومن از صحبت رسول صلی الله
علیه واله بهره نخواهم برد وآنروز تا زوال چندان نزد من
دراز نموده که هرکز روزی از آن درازتر ندیده بودم پس پیش
رفتم وکفتم السلام علیکم حضرت فرمود نعم داخل شو من
داخل شدم وعلی علیه السلام دست خود را بر زانوی پیغمبر
صلی الله علیه واله نهاده بود ودهن را نزدیك کوش
مبارك او داشته وانحضرت نیز دهن مبارك خود را
نزد کوش امیر المؤمنین صلوات الله علیه داشته وباهم
راز میکفتند پس چون من داخل شدم علی صلوات الله علیه
روی خود را بطرف دیکر کرده برخواست وبیرون رفت
انکاه رسول صلی الله علیه واله مرا بر دامن مبارك خود
نشاند بامن لطف ومهربانی بسیار اغاز نمود وکفت
یا ام سلمه مرا معذور دار وملامت مکن بدرستیکه

میکردم تا نورا حاضر گرداند بنشین و با من تناول نمای
و از انس بن مالک روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود بدرستی که بهشت مشتاق است
بدیدن چهار کس از امت من هیبت آنحضرت مانع شد
از انکه بپرسم که ایشان کیستند نزد ابوبکر آمدم و
گفتم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بهشت مشتاق
چهار کس است از امت من از وی بپرس که ایشان کیستند
گفت میترسم که من از ایشان نباشم و قبیله من مرا
سرزنش نمایند پس پیش عمر آمدم و گفتم تو از رسول بپرس که
آن چهار نفر کیستند او نیز گفت میترسم که من از ایشان
نباشم و قبیله من مرا سرزنش نمایند پس پیش عثمان رفتم
او نیز چنین گفت پس نزد علی بن ابی طالب صلوات الله
علیه آمدم و او نخلستان خود را آب میداد گفتم رسول
صلی الله علیه و آله فرمود بهشت مشتاق چهار کس است

از امت من از او بپرس که ایشان کیستند فرمود که والله
سؤال خواهم کرد اگر من از ایشان باشم حمد و شکر خدای
تعالی بجای خواهم آورد و اگر از آن چهار کس نباشم از
خدای تعالی درخواست مینمایم که مرا از ایشان گرداند و
ایشان را دوست خواهم داشت پس با او نزد رسول صلی الله
علیه و آله آمدیم دیدیم که سر مبارک آنحضرت در
دامن دحیه کلبی بود چون دحیه علی علیه السلام را
بدید بتعظیم او برخواست و بروی سلام کرد و گفت بگیر
سر پسر عم خود را یا امیر المؤمنین بدرستی که تو از من
سزاوارتری با و پس رسول صلی الله علیه و آله بیدار شد
و سر وی در دامن علی علیه السلام بود فرمود یا ابا الحسن
نیامدی نزد من مگر برای حاجتی گفت بدو مادرم
فدای تو باد یا رسول الله آمدم و سر تو در دامن دحیه
کلبی بود چون مرا دید برخواست و گفت بگیر سر پسر عم خود را

و در دامن خود کذار بدرستی که تو سزاوارتری بان از من
یا امیر المؤمنین پس رسول صلی الله علیه واله فرمود
او را شناختی کفت او دحیه کلبی بود رسول صلی الله
علیه واله فرمود او جبرئیل بود پس کفت پدر و مادرم
فدای تو باد یا رسول الله انس مرا خبر داد که تو فرمودی
بهشت مشتاق چهار کس است از امت من ایشان کیستند
پس رسول صلی الله علیه واله بدست مبارک خود
بسوی وی اشاره نمود و فرمود تو والله اول ایشانی تو
والله اول ایشانی علی علیه السلم کفت پدر و مادرم
فدای تو باد سه دیکر کیستند فرمود که مقداد و سلمان
و ابوذر و بسند دیکر از ابن عباس روایت کرده است که
کفت رسول خدا صلی الله علیه واله در صحن خانه بود
و سر مبارک او در دامن دحیه کلبی بود پس علی ع
داخل شد و کفت السلم علیک چکونه صبح کرد رسول خدا

صلی الله علیه واله دحیه کفت بخیر و سلامت بدانستی
که من ترا دوست میدارم و بدرستی که ترا مدحی و
منقبتی هست آنرا بتو میکویم تو امیر مؤمنانی و پیشوای
غر محجلین و سید ولاد آدم بعد از پیغمبران لواء حمد
در روز قیامت بدست تو خواهد بود برانند ترا و
شیعه ترا با محمد و اتباع او بسوی بهشت بتحقیق که
رستکار شد کسی که دست تولی بدامن تو زد و خاسر
و شقی شد کسی که از تو دوری اختیار کرد دوستان
محمد دوستان تواند و دشمنان محمد دشمنان تواند
نخواهد رسید بایشان شفاعت محمد صلی الله علیه
واله نزدیک آی ای برکزیده خدا و رسول خدا صلی الله
علیه واله در دامن خود کذار پس سر مبارک آنحضرت را
در دامن او نهاد پس رسول صلی الله علیه واله بیدار شد
فرمود این چه آواز بود که میشنیدم علی علیه السلم او را

ومقام هزار سال تا آنکه کردیده باشد از بسیاری عبادت
مثل مشک کهنه پس خدا را ملاقات کند و او دشمن
آل محمد باشد بیندازد او را خدای تعالی بر رویش در
آتش دوزخ و اخطب خوارزمی باسناد خود از ابوذر غفاری
رضی الله عنه روایت کرده است که رسول خدا صلی الله
علیه و آله فرمود یا علی هر که مفارقت کند مرا و تابع
نشود بتحقیق که مفارقت کرده باشد خدا را و هر که مفارقت
کند ترا و تابع نشود بتحقیق که مفارقت کرده است مرا و
بسند خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت
کرده است که فرمود شبی که مرا باسمان بردند قصری دیدم
از یاقوت سرخ که میدرخشید خدای تعالی وحی فرستاد
در شان علی که او سید مسلمانان و امام متقیان
و قاید غر محجلین است و باسناد دیگر فرمود که در آن شب
از آسمان مرا بسدرة المنتهی بردند پس وحی فرستاد بسوی

من پروردکار من در شان علی سه منقبت او امام
متقیان و سید مسلمانان و قاید غر محجلین بجنات
النعیم است و احمد بن حنبل در مسند خود آورده است
از عبد الله بن بریده از پدرش که رسول صلی الله علیه و آله
دو لشکر فرستاد یکی را سرداری علی بن ابی طالب علیه
السلام و دیگر خالد بن ولید را رئیس گردانید و فرمود
اگر هر دو لشکر با هم ملاقات کنند امیر هر دو لشکر علی
باشد و الا هر کدام بر لشکر خود امیر باشند و هر دو
لشکر با هم ملاقات نمود و متفق شده رفتیم بر سر قبیله
از یمن و بعد از مقاتله ظفر یافتیم و اطفال و زنان
ایشان را اسیر کردیم علی علیه السلام از جمله اسیران
زنی را از برای خود اختیار نمود خالد بر و حسد برد و
مکتوبی برسول صلی الله علیه و آله نوشت و بمن داد
چون مکتوب را بیاوردم و آنحضرت را اطلاع بهم رسید

دیدم که غضب بر روی مبارک آنحضرت ظاهر شد من
بترسیدم و گفتم یا رسول الله پناه میبرم بتو از غضب تو
مرا با مردی فرستادی و باطاعت او امر کردی و من
تبلیغ رسالت او کردم پس رسول صلی الله علیه و آله
فرمود لا تقع فی علی فانه منی و انا منه و هو ولیکم بعدی
یعنی در امر علی چیزی مگوی و او را مذمت مکن بدرستی
و تحقیق که او از منست و من از او و او امام و اولی بتصرف
است در امر شما بعد از من و ابن مردویه در کتاب مناقب
خود این حدیث را بچندین طریق روایت کرده است و در
یک طریق زیادتی دارد که بریده گفت یا رسول الله از برای
من طلب آمرزش نمای فرمود تا علی بیاید چون علی علیه
السلام بیامد بریده طلب استغفار نمود رسول صلی الله
علیه و آله با علی علیه السلام فرمود اگر تو از برای استغفار
میکنی من نیز استغفار میکنم پس هر دو برای او استغفار

نمودند و در حدیث مذکور زیادتی دیگر هست که بریده
بعد از رسول صلی الله علیه و آله امتناع کرد از بیعت
ابو بکر و تابع علی علیه السلام شد از برای اینکه شنیده بود
از نص رسول صلی الله علیه و آله بر امامت آنحضرت
بعد از وی و ابن مغازلی شافعی در کتاب مناقب آورده
است از عبد الله بن مسعود که گفت رسول صلی الله علیه
و آله فرمود من دعوت ابراهیم یعنی نتیجه دعای آنحضرتم
ما گفتیم یا رسول الله چگونه بوده است این فرمود که خدای
تعالی بسوی ابراهیم علیه السلام وحی نمود که من ترا
امام مردم میگردانم ابراهیم را فرحی حاصل شد پس امامت را
از برای ذریت خود طلب نمود خدای تعالی وحی فرستاد که
یا ابراهیم من نمیدهم بتو عهدی را که وفا بآن نکنم ابراهیم گفت
خداوندا کدام عهد است که تو وفا بآن نخواهی کرد خدای
تعالی فرمود که هر که ظالم باشد از ذریت تو باو عهد

نوشتم بعد از آن نزد او رفتم دیدم که عمر بن عبید نزد او
بود از بودن او شادمان شدم و حمد خدای کردم و با خود
گفتم یاری کننده یافتم منصور چون مرا دید گفت نزدیک بیا
یا سلیمان چون نزدیک شدم اقبال کردم با عمرو بن عبید
و با او سخن میگفتم و از حال او میپرسیدم درینوقت منصو
بوی کافور از من استشمام نمود گفت یا سلیمان این چه رایحه
است والله که اگر راست گفتی نجات میابی و الا ترا بکشم
من گفتم یا امیر المؤمنین فرستاده تو در میان شب مرا
طلب نمود با خود گفتم مرا نطلبیده است مگر برای آنکه
از فضایل علی بن ابی طالب علیه السلام از من سؤال کند
پس اگر او را خبر کنم مرا بکشد پس وصیت نامه نوشتم و
کفن خود را پوشیده و حنوط کردم منصور درست بنشست
و گفت لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم بعد از آن
گفت میدانی من چه نام دارم گفتم بلی اسم تو عبد الله منصور

بن محمد بن علی بن عبد الله بن عباس بن عبد المطلب است
گفت راست گفتی خبر ده مرا بحق خدا و بقرابت من از رسول
خدا صلی الله علیه و آله که در باب فضایل علی علیه
السلام چند حدیث روایت میکنی از جمیع فقها و ارباب
حدیث من گفتم اندکی شاید به ده هزار حدیث رسد یا
بیشتر گفت یا سلیمان من دو حدیث از برای تو روایت
کنم در فضایل آنحضرت که غالب باشد بر جمیع احادیثی
که تو روایت میکنی از جمیع علما اگر الحال قسم میخوری که
آنها را روایت نکنی از برای کسی از شیعه علی من ترا حدیث
میکنم بآنها گفتم قسم میخورم و خبر نمیکنم بآنها کسی را
از ایشان گفت من در دولت بنی مروان از ایشان میگریختم
و در شهرها میگردیدم و تقرب میجستم بمردم بسبب
دوستی علی بن ابی طالب علیه السلام و ذکر فضایل
آنحضرت و از اینجهت انعام و اکرام میکردند و طعام

وشراب وعرکوب بمن میدادند تا انکاه وارد بلاد شام
شدم واهل شام بمقتضی سنت بنی امیه هرکاه صبح میکردند
علی بن ابی طالب علیه السلام در مسجدهای خود سب
میکردند چه همه خارجی بودند واز اصحاب معویه لعنة الله
پس داخل مسجدی شدم واز ایشان خوفی داشتم ایشان
بنماز ظهر ایستادند من درمیان ایشان بنماز ایستادم
وبر من عبا کهنه بود چون امام ایشان سلام نماز بکفت
بر دیوار مسجد تکیه کرد واهل مسجد همه پیش او حاضر بودند
کسی از ایشان سخن نمیکرد برای تعظیم وتوقیر آن امام پس
دیدم که دو کودک داخل مسجد شدند آن امام چون ایشان را
بدید بنواخت وکفت مرحبا بشما ومرحبا بآن دو کس
که شما هم نام اویید والله که شما را بنام انها مسمی نکردانیدم
مکر بدوستی محمد وآل محمد یکی ازان دو کودک حسن نام
داشت ودیکری حسین پس با خود کفتم بحاجت خود رسیدم

جوانی

جوانی در پهلوی من بود ازو پرسیدم که این شیخ کیست
واین کودکها کیستند کفت این شیخ جد ایشانست ودرین
شهر کسی نیست که علی را دوست دارد غیر او واز اینجهت
که این دو کودک را بنام حسن وحسین موسوم ساختهاست
پس برخواستم شادمان ونزدیک شیخ شدم وکفتم که
میخواهی که ترا حدیث کنم بچیزی که چشم تو بآن روشن شود
کفت چه بسیار محتاجم من بآن واکر تو چشم مرا روشن کردانی
من نیز چشم ترا روشن کردانم کفتم حدیث کرد مرا پدرم از
جدم از پدرش از رسول خدا صلی الله علیه وآله کفت
پدر وجد تو کیستند کفتم محمد بن علی بن عبد الله بن
عباس کفت با رسول الله صلی الله علیه وآله بودیم دیدیم
که حضرت فاطمه زهرا صلوات الله علیها آمد ومیکریست
رسول صلی الله علیه وآله پرسید که چه چیز ترا میکریاند
یا فاطمه کفت ای پدر حسن وحسین بشتاب بیرون رفتند

وجبرئیل حسین را از خطیره متوجه بیرون شدند
ابن عباس میگوید که ما چنان یافتیم که حسن بر دوش
راست رسول صلی الله علیه و آله و حسین بر دوش چپ
او بود و انحضرت ایشانرا میبوسید و میفرمود که هر که
شما را دوست دارد بتحقیق که دوست داشته است رسول
خدا را و هر که دشمنی ورزد با شما دشمنی ورزیده با رسول
خدا پس ابوبکر گفت یا رسول الله یکی از ایشانرا بمن ده تا بر
دوش خود حمل کنم رسول صلی الله علیه و آله فرمود که
خوب سوارانند ایشان و خوب مرکوبیست مرکوب ایشان
چون بدر خطیره رسید عمر نیز استدعا کرد که یکی از
ایشانرا بردارد رسول صلی الله علیه و آله همان جواب
فرمود پس دیدیم که حسن علیه السلام جامه رسول را
صلی الله علیه و آله بدست خود گرفته و رسول صلی الله
علیه و آله دست مبارک خود را بر سر او گذاشته است

پس داخل مسجد شد و فرمود که امروز شرف و مجد فرزندان
خود را ظاهر کردانم چنانچه خدای تعالی ایشانرا تشریف
داده است گفت یا بلال مردم را جمع کردان بلال ندا کرد
و خلق مجتمع شدند پس رسول صلی الله علیه و آله فرمود
ای گروه اصحاب من برسانید از من بغیر خود و بگویید
که شنیدیم از رسول خدا صلی الله علیه و آله میگفت
معاشر الناس دلالت نکنم شما را بر بهترین مردم از
جهت جد و جده گفتند بلی یا رسول الله فرمود بر شما باد
بحسن و حسین که جد ایشان رسول خداست و جده
ایشان خدیجه بنت خویلد که سیده زنان اهل بهشت
است و اول کسی است که مسارعت کرد بتصدیق انچه
خدای تعالی نازل کردانید بر پیغمبر خود و مبادرت نمود
بایمان بخدا و رسولش معاشر الناس دلالت نکنم شما را
بر بهترین مردم از جهت مادر و پدر گفتند بلی یا رسول الله

فرمود که برشما باد بحسن وحسین که عم ایشان جعفر است
صاحب دو بال که بانها پرواز میکند با ملائکه در
بهشت وعمه ایشان ام هانی دختر ابو طالب است معاشر
الناس دلالت نکنم شما را بر بهترین مردم از جهت خال
وخاله گفتند بلی یا رسول الله فرمود که برشما باد بحسن
وحسین که خال ایشان قاسم است پسر رسول خدا وخاله
ایشان زینب دختر رسول خدا معاشر الناس بدانید
که جد ایشان در بهشت وجده ایشان در بهشت وپدر
ایشان در بهشت وایشان در بهشتند وهر که ایشانرا
دوست دارد با ما در بهشت خواهد بود وهر که دشمنی
کند با ایشان در آتش دوزخ خواهد بود وبدرستی که
از کرامت ایشانست بر خدای تعالی که ایشانرا در توریة
شبر وشبیر نام نهاد منصور گوید که چون شیخ که
امام الجماعت بود این را از من شنید گفت تو این حدیث را

روایت میکنی و نور این حال است که عبا کهنه پوشیدم
پس خلعتی در من پوشانید ومرا بر استری سوار کردانید
که آنرا بصد دینار فروختم بعد از ان گفت که من دلالت
کنم ترا بر کسی که احسان کند بسوی تو بدانکه مرا دو برادر است
یکی از ایشان مؤذن جماعتی است وناصبی بود هرگاه
صبح میکرد علی علیه السلام را هزار بار سب میکرد
پس خدای تعالی صورت او را تغییر داد ووی امروز
محب ودوستدار آنحضرتست وبرادر دیگر محب آنحضرت
است از زمانی که از مادر متولد شده است پس برخیز
وپیش او رو ومن برخواستم وبر استر سوار شدم ومن گرسنه
بودم پس مرا بدر سرای او رسانید وبرگشت ومن در را بزدم
جوانی بیامد گندم گون چون استر را بدید گفت مرحبا
بتو والله که تو را فلان این خلعت پوشانیده است وبر
استر خود سوار گردانیده است مگر اینکه تو خدا ورسولرا

ولوای حمد در دست من باشد وامت من در زیر لوای من
باشند پس اورا نعلین دهم برای کرامت علی بر خدای عز وجل
ومنادی ندا کند که یا محمد خوب جدیست جد تو ابراهیم
وخوب برادریست برادر تو علی بن ابی طالب وهرکاه خداوند
عالمیان مرا بخواند علی را با من بخواند وهرکاه مرا تحیت کند
اورا نیز تحیت کند با من وهرکاه در مقام شفاعت
درآیم او نیز شفاعت کند با من وهرکاه شفاعت مرا
قبول کند شفاعت علی را نیز قبول کند وبدرستی که
او در مقام محمود با من باشد ویاری دهنده من باشد
بر کلیدهای بهشت برخیز یا فاطمه بدرستی که علی بن
ابی طالب وشیعه او رستکارانند در روز قیامت
پس منصور کفت که آنجوان بعد از استماع این حدیث ده
هزار درهم وسی جامه بمن داد بعد از آن کفت تو از کجا آمده
کفتم از کوفه کفت چنانچه تو چشم مرا روشن کردی من چشم

ترا روشن کردانم پس کفت فردا بیا نزد من در مسجد بنی فلان
وبپرهیز از آنکه راه را کم کنی پس پیش آن شیخ رفتم واو در
مسجد نشسته بود وانتظار میکشید چون مرا بدید
استقبال کرد مرا وکفت فلان چه کرد با تو کفتم چنین
وچنین کفت خدا او را جزای خیر دهد ومیان ما واو
در بهشت جمع کند چون صبح کردیم براستر سوار شدم
وراهی را که نشان داده بود کرفتم چون اندکی رفتم راه بر من
مشتبه شد پس آواز اقامت نماز در مسجد شنیدم
با خود کفتم که بروم وبا این جماعت نماز کنم پس از استر
فرود آمدم وداخل مسجد شدم مردی را دیدم که قامت او
مثل قامت آن شخص بود که در حق من انعام کرده بود
آمدم ودر پهلوی او ایستادم چون بر کوع رفتیم عمامه
او افتاد نظر کردم روی او را روی خوک وسر او را سر
خوک دیدم پس ندانستم که چکونه نماز کردم وچه کفتم در

در نماز خود تا انکه امام سلام نماز بکفت آمد نیز در
روی من نظر کرد و کفت دیروز نزد برادرم رفتی و او با تو
چنین و چنین کرد از احسان کفتم بلی پس دست مرا کرفت
و مرا برخیزاند و او میکریست کریستنی سخت و در کریه
فریادی کرد که نزدیک بود که جانش بیرون اید چون اهل
مسجد ما را بدیدند در عقب ما روان شدند تا انکه
بسرای او داخل شدیم پس غلام خود را کفت که در را ببند
و مکذار که کسی بر ما داخل شود بعد از ان پیراهن خود را
کند دیدم که جسد او جسد خنزیر است کفتم ای برادر
این چه هیئت است که در تو میبینم کفت من مؤذن این قوم
بودم و هر روز که صبح میکردم علی را صلوات الله علیه
هزار بار سب میکردم روزی از مسجد بیرون آمده و
داخل این سرا شدم و آن روز جمعه بود چهار هزار بار
سب کرده بودم او را و اولادش را پس بر این دکان تکیه کردم

بر تو باد تا سه نوبت فرمود آنگاه سه نوبت آب دهن خود را
بسوی من انداخت و سه بار پای خود را بر من زد بعد از
آن فرمود تغییر دهد خدای تعالی آنچه بتو داده است
از نعمت خلقت و روی تو را سیاه گرداند تا عبرت خلق
باشی و آب دهن آنحضرت بر روی و جسد من افتاده بود چون
بیدار شدم دیدم که هر جا که آب دهن آنحضرت رسیده
بود مسخ شده چنانچه می بینی پس منصور گفت یا سلیمان
آیا شنیدی تو از فضایل علی چیزی را که ازین دو حدیث
عجیب تر باشد پس گفت یا سلیمان حب علی ایمانست و
بغض او نفاق است دوست نمیدارد علی را مگر مؤمن
و دشمن نمیدارد او را مگر منافق و کافر گفتم مرا امان ده
گفت امانت دادم گفتم چه میگوئی در حق کسی که ایشان را
بکشد گفت در دوزخ خواهد بود بی شک گفتم چه میگوئی
در کسی که اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان را بکشد پس

سر بزیر انداخت بعد از آن گفت یا سلیمان ملک عقیمست
پس گفت بیرون رو و مردم را خبر کن بفضایل علی علیه
السلام هر چه خواهی و حرفی را کتمان مکن و بالجمله احادیث
و اخباری که اهل سنت روایت کرده اند و متضمن
تصریح رسول است صلی الله علیه و آله بر خلافت
امیر المؤمنین صلوات الله علیه بسیار است و این
رساله گنجایش ذکر بیش از این ندارد ابن طاوس رحمه الله
در کتاب طرائف گفته است که من کتاب بزرگ دیدم
از تصانیف احمد بن حنبل در مناقب اهل البیت که در
آن احادیث جلیله بود که متضمن نص خلافت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه بحیثیتی که در آن نصوص
نزد اهل انصاف شبهه نیست و این نصوص حجت است
بر مخالفین و گفته است که در خزانه مشهد امیر المؤمنین
صلوات الله علیه این کتاب موجود است و ایضاً گفته است

که در کتاب استیعاب که از تصانیف ابو عمرو النمری است
نصوص صریحه در خلافت امیر المؤمنین ایراد کرده شده
است و همچنین در کتاب مناقب ابن مردویه اخبار
کثیره که متضمن نص بر آنحضرت است روایت کرده شده
است و گفته است که کتاب مناقب مذکوره در سه
مجلد نزد من موجود است و همچنین در کتاب محمد بن
مؤمن شیرازی که آنرا استخراج کرده است از دوازده تفسیر
که در میان اهل سنت معتبر است و در کتاب فائق
اسعد بن عبد القاهر الاصبهانی نصوص بسیار در
خلافت حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه مذکور
است و در کتابهای دیگر از متقدمین و متاخرین
علما و مصنفین ایشان آنقدر مذکور است که هر متتبعی
را علم قطعی حاصل میشود بوقوع نص و تعیین از رسول
صلی الله علیه و آله و بمجرد ملاحظه احادیث و روایتی

که مخالفین نقل کرده اند کافیست در ثبوت حجت و وضوح
برهان با قطع نظر از نقل متواتر که در میان شیعه هست
و مخفی نماند که اهل سنت اگر انکار کنند تواتر نصوص
امامت امیر المؤمنین را صلوات الله علیه که شیعه
بر آن متفق اند انکار اخبار بسیار که در صحاح احادیث
ایشان موجود است نمیتوانند کرد و از اخبار اگرچه هر یک
بطریق آحاد منقول شده است اما قدر مشترک میان
مجموع آنها بی شبهه متواتر است و مضمون منصوص علیه
بودن آنحضرت بطریق قطع معلوم و متیقن خصوصاً
با ضم قراین و امارات و شواهد که بر متتبع بصیر مخفی نیست
والله یهدی من یشاء الی صراط مستقیم **مقصد چهارم**
در بیان بعضی از نصوص خفیه از احادیث رسول ص
از آنجمله حدیث غدیر است که علمای مخالف و موافق
افزون از حد احصا روایت کرده اند و این حدیث نزد شیعه

شاهد است و این اشاره است بانکه عدد صحابه در آن روز
این بوده است و امری که در حضور چنین جمعی واقع شود
چگونه متواتر نشود و ابن کثیر شامی در تاریخ کبیر خود
در ترجمهٔ محمد بن جریر شافعی ذکر کرده است که او را کتابیست
مشتمل بر دو جلد که احادیث خم غدیر را در آن جمع کرده است
که ابو المعالی جوینی شافعی که ملقب است بامام الحرمین
تعجب میکرده و میگفته که در بغداد مجلدی در دست
صحافی دیدم در پشت آن نوشته بود که مجلد بیست و هشتم
از طرق من کنت مولاه فعلی مولاه و در آخر آن نوشته بود
و تالی میشود این مجلد را مجلد بیست و نهم و از ابو علی عطائی
همدانی منقول است که میگفته که من این حدیث را از دویست
و پنجاه طریق روایت میکنم و جزری شافعی که از اکابر محدثین
اهل سنت است رساله در تواتر حدیث غدیر تصنیف
نموده و تواتر این حدیث را بچندین وجه ثابت گردانیده است

وبالجمله قدح در صحت این حدیث از قبیل قدح در صحت
اموریست که از جهت تواتر اخبار در مرتبهٔ ضرورت است
مثل وجود مکه و مدینه و مثل وجود نبی صلی الله علیه
و آله و لا اقل مثل حجة الوداع آنحضرت چه هر کس حجة
الوداع را نقل کرده حدیث غدیر را نیز نقل کرده است و اگر
بخاری و مسلم از غایت تعصب باطل این حدیث را
نقل نکرده باشند در ثبوت و صحت آن فتوری و قصوری
بهم نمیرسد بلکه این دلیل عناد و تعصب ایشان میشود
با آنکه صاحب کتاب نهج الایمان ذکر کرده است که در
صحیح مسلم در جزء رابع بعد از دوازده ورق ذکر حدیث
غدیر واقع است و قدر مشترک میان جمیع منقولات
از طرق عامه و خاصه آنست که پیغمبر صلی الله علیه و آله
بعد از عود حجة الوداع چون بموضع غدیر خم رسید در
عین گرمی هوا بحیثیتی که مردم رداها یا بعضی از جامه‌های

خود را در زیر پایهای خود میگذاشتند تا از حرارت زمین
چندان متاثر نشوند و اکثر مسلمانان در آن سفر همراه بودند
و آن موضع محل تفرق مردم بود رسول صلی الله علیه و آله
فرمود تا منادی ندا کند که همه مجتمع شوند و امر فرمود
تا از جهاز شتر شبیه منبر ساختند پس بر بالای آن
بر آمد و بعد از ادای حمد و ثنای الهی روی مبارک
بجماعت حاضرین کرد و گفت معاشر المسلمین الست
اولی بکم من انفسکم یعنی ای گروه مسلمانان آیا نیستم
من اولی بشما و بتصرف در امور شما از نفسهای شما همه
گفتند اللهم بلی یا رسول الله پس فرمود فمن کنت مولاه
فعلی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر
من نصره و اخذل من خذله یعنی پس هر که من مولای او
بودم علی مولای اوست خدایا دوست دار کسی را که علی را
دوست دارد و دشمن دار کسی را که علی را دشمن دارد و

یاری ده یاری دهنده او را و واگذار فروگذارنده او را
و در اکثر روایات شیعه و بسیاری از روایات اهل سنت
مذکور است که آنحضرت بعد از آنکه فرمود الست اولی بکم
من انفسکم علی علیه السلام را بلند گردانید بحدی که سفیدی
زیر بغل مبارک آنحضرت ظاهر شد و فرمود فمن کنت
مولاه فهذا علی مولاه تا آخر حدیث و بیان دلالت حدیث
بر امامت آنحضرت آنست که لفظ مولی از برای چند معنی
آمده است آزاد کننده و آزاد کرده شده و ضامن جریره
و حلیف و همسایه و مالک رق و پسر عم و نصرت کننده و
سید مطاع و اولی بتصرف و معلوم است که مراد از
آن درین حدیث معنی آخر است یعنی اولی بتصرف و این معنی در
لغت ثابت است چنانچه ابو عبیده که از مشاهیر اهل
لغت است و بر قول او جمیع علما وثوق دارند و مبرد و ابن
قتیبه که از اکابر اهل لغت اند تصریح بان کرده اند و در

نیز مراد نیست برای آنکه همه کس میدانستند که مؤمنان
بعضی ناصر بعضی اند چنانچه خدای تعالی میفرماید و
الْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ و این معنی
شامل امیر المؤمنین علیه السلام و غیر او هست پس
تخصیص آنحضرت بذکر و جمع نمودن همه مردم در مکانی
که نزول در آن متعارف نبود و در وقتی که هوا در غایت
حرارت بود و اهتمام رسول صلی الله علیه و آله منبر از
جهاز شتر برای استماع این حدیث که مضمونش بمقتضای
آیه کریمه که ثابت و محقق و معلوم همه کس هست وجهی
ندارد و مثل این فعل از عقلا صادر نمیشود و معنی
نهم چون معنی دهم مفید مطلوبست و از اوضح دلایل
برآنکه مراد از لفظ مولی در حدیث معنی اولی بتصرفست
و معنی دیگر مراد نیست آنکه صحابه این معنی را فهمیده اند
و آنرا بر معنی خلافت و امامت حمل کرده اند چنانچه حسان بن

ثابت بعد از آنکه از رسول صلی الله علیه و آله اذن طلب
نمود تا مضمون آن حدیث را بنظم در آورد و رسول صلی الله
علیه و آله فرمود بگوی ببرکت خدا ابیاتی چند انشا کرد
که یکی از آنها اینست فقال له قم یا علی فانّنی رضیتک
من بعدی اماما و هادیا یعنی برخیز یا علی که من رضا
دادم که تو بعد از من امام و هادی باشی و ابیات حسان
در کتاب ابن مردویه مذکور است و ثعلبی و غیر او از مفسرین
در نزول آیه سأل سائل بعذاب واقع نقل کرده اند
و در کتب تواریخ نیز مذکور است که حارث بن نعمان فهری
چون خبر روز غدیر باو رسید بر ناقه خود سوار شد و
بنزد رسول صلی الله علیه و آله آمد در وقتی که مجلس مملو
از اصحاب بود و گفت یا محمد تو ما را بتوحید خدا و نبوت
خود دعوت کردی و ما قبول کردیم و بنماز و روزه امر فرمودی
قبول نمودیم و بهمین راضی نشدی تا آنکه بازوی پسر عم

خود را گرفته بر ما تفضیل دادی یا از پیش خود کرده یا از
نزد خدا و رسول صلی الله علیه و آله فرمود که بفرمان
خدا کردم پس حارث برگشت و گفت خدایا اگر محمد راست
میگوید تو بر من از آسمان سنگ بباران هنوز براحله خود
نرسیده بود که سنگی فرود آمد و او را هلاک گردانید
بعد از آن آیه مذکوره نازل شد پس هرگاه مراد از مولی
در حدیث مذکور معنی اولی باشد معنی حدیث چنین میشود
که هر که من اولی باویم علی اولی باوست و معلوم است که
نبی اولی است بجمیع امت در امر دین و دنیای ایشان پس علی
علیه السلم نیز چنین باشد و این معنی امامت است
و بعد از تقریر دلیل بر وجهی که مذکور شد اعتراضات
مخالفین اگرچه ظاهر الاندفاع است اما برای زیادتی استظهار
اشاره بان کرده میشود اعتراض اول منع تواتر است و این
معلوم است که از تعصب و عناد ناشی شده و اعتراف

اعاظم ایشان بتواتر این حدیث ما را کافیست با آنکه تواتر
نزد شیعه را انکار نمیتوانند کرد دیگر منع آنکه مولی بمعنی
اولی باشد و بر تقدیر تسلیم آن منع آنکه اینمعنی مراد باشد
و سقوط این هر دو منع واضح است چه معرفت سایر معانی
لغویه بهر طریق که حاصل میشود بهمان طریق وضع لفظ
مولی از برای معنی اولی معلوم میشود اما آنکه مراد در اینجا
اینمعنی است با وجود مقدمه مذکوره که الست اولی بکم
من انفسکم است و تفریع فمن کنت مولاه فعلی مولاه
بران احتیاج ببیان ندارد و ظاهر است که معنی دیگر گنجایش
ندارد که مراد باشد و این مقدمه در جمیع روایات خاصه
مذکور است و در روایات عامه آنقدر که تواتر بان حاصل
میشود و زیاده نیز مذکور است پس نبودن آن در بعض اخبار
ایشان ضرری ندارد و با قطع نظر از آن دانستی که معنیهای
دیگر اینجا مناسب نیست و آنکه گفته اند که میتواند بود

علیه نازل شد و تعیین انحضرت در روز غدیر بموجب
ایه کریمه بود بیانش انست که خدای تعالی رسول را صلی الله
علیه واله امر فرمود که تبلیغ امامت و ولایت انحضرت
نماید بسوی امت و رسول صلی الله علیه واله بنابر ظهور
عداوت قوم و کراهت ایشان امامت او را تاخیر و تسویف
در تبلیغ میفرمود تا انکه در روز غدیر ایه مذکوره بر سبیل
عتاب نازل شد و مضمونش اینست که ای رسول تبلیغ کن
و ادا نما امری را که بتو فرموده ایم و اگر تبلیغ این امر نکنی پس تبلیغ
رسالت الهی نکرده خواهی بود و از مردم خایف مباش
که خدای تعالی تو را نگاه میدارد از ایشان و بتحقیق که خدای
تعالی هدایت نمیکند قوم کافرین را و مخفی نیست که
الف لام الکافرین از برای جنس و استغراق نیست زیرا که
بعض ایشان را هدایت میکند پس ظاهر است که از برای
عهدی باشد و اشاره باشد بجماعتی که امامت

انحضرت بر ایشان ثقیل باشد و بخلاف او راضی نباشند
ثعلبی در تفسیر خود روایت کرده است که چون ایه مذکوره
نازل شد در شان علی علیه السلم رسول صلی الله علیه
واله دست علی را گرفت و فرمود مَن کُنتُ مولاه فعلیٌ مولاه
اللهم والِ مَن والاه وعادِ مَن عاداه فخر رازی نیز در
تفسیر خود از ابن عباس روایت کرده است و ابن مردویه
روایت کرده است از ابن مسعود که گفت ما در عهد رسول
صلی الله علیه واله این ایه را چنین میخواندیم یا ایها
الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیا مولی المؤمنین
وان لم تفعل فما بلغت رسالته و ایضا نزد شیعه
محقق و ثابت است و علماء اهل سنت نیز نقل کرده اند
از انجمله ابن مغازلی شافعی در مناقب و خطیب در
تاریخ و غیر ایشان که بعد از فراغ رسول صلی الله علیه
واله از تعیین علی علیه السلم و قول فمن کنت مولاه

فعلی مولاه این آیه نازل شد الیوم اکملت لکم دینکم و
اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا یعنی
امروز کامل کردانیدم دین شما را و تمام کردانیدم بر شما
نعمت خود را و راضی شدم از برای شما بآنکه اسلام دین
شما باشد چه امامت وی رکن اسلام است و اسلام
بدون آن متحقق نمیشود و در تاریخ خطیب و غیر آن
مذکور است که ابوهریره کفت هر که روز هجدهم ذی الحجه را
روزه بدارد بنویسند از برای او ثواب روزه شصت ماه را
و این روز غدیر خم است که رسول صلی الله علیه و آله
دست علی بن ابی طالب علیه السلام را کرفت و کفت آیا من
اولی نیستم بمؤمنان از نفسهای ایشان کفتند بلی یا رسول
الله فرمود پس هر که من بودم مولای او و علی بن ابی طالب
مولای اوست پس عمر بن الخطاب کفت بخ بخ چه نیکو شد
کردیدی مولای من و مولای هر مؤمن و مومنه پس خدای

تعالی این آیه فرستاد الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت
علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا و مسلم در صحیح
خود در مجلد سیم روایت کرده است از طاوس بن شهاب
که یهودی بعمر کفت اکر این آیه یعنی الیوم اکملت لکم دینکم
بر ما نازل میشد آن روز را روز عید خود میکردیم پس
با وجود نزول این آیه و آیه سابق و مبالغه و اهتمام درین
باب نتواند بود که مراد از لفظ مولی در حدیث غیر معنی
امامت باشد که قوام دین و رکن اسلام است و حفظ
شریعت منوط است بآن و آنچه مخالفین کفته اند که بعد
از تسلیم دلالت حدیث بر امامت آنحضرت دلالت بر
نفی امامت ثلثه نمیکند جوابش آنست که مقصود ازین
خبر ثبوت نص است بر امامت امیر المؤمنین علیه السلام
و چون نص ثابت و مسلم شد عدم امامت ثلثه نیز ثابت
میشود بسبب عدم نص بر ایشان زیرا که با ثبوت نص

احتیاج بتصریح نداشت و از جمله منازل هرون تصرف
بودن اوست در امور موسی زیرا که خلیفهٔ موسی و شریک
او در نبوت بود پس اگر باقی ماندی بعد از موسی علیه السلم
همان متصرف در امور موسی علیه السلم بودی خواه بطریق
نیابت والا عزل هرون از منصب خودش لازم آمدی
و عزل نبی که موجب اهانت واذلال اوست جایز نیست
پس باید که این منزله از برای علی بن ابی طالب علیه السلم
و تصرف کردن او در امور پیغمبر صلی الله علیه و اله ثابت
باشد لیکن تصرف مطلق از برای امیر المؤمنین صلوات
الله علیه در ضمن یک فرد که آن تصرف بطریق نیابت است
متحقق خواهد بود و ایضاً شرکت هرون با موسی در افتراض
طاعت و وجوب متابعت ایشان و اولویت با مت از
نفسهای ایشان از جمله منازل و احوال اوست پس باید
که اینمعنی از برای امیر المؤمنین صلوات الله علیه ثابت

استقلال و خواه
بطریق

باشد و هو المطلوب و باین تقریر اعتراض فخر رازی که انعزال
هرون از خلافت و منتقل شدن او باستقلال در نبوت
موجب اهانت نیست مندفع میشود زیرا که تصرف
بمعنی اعم که قدر مشترکست میان نیابت و استقلال
بی شبهه از منازل هرونست و این منزله بهمین معنی
از برای علی علیه السلم ثابت است و هرون اگر بعد از
موسی میبود و از خلافت منعزل میشد و باستقلال
تصرف در نبوت میکرد انعزال از منزلهٔ خود بمعنی اعم
لازم نمی آید و در حق امیر المؤمنین صلوات الله علیه چون
نبوت ممتنع است پس اگر بعد از پیغمبر خلیفه نباشد منزلهٔ
هرون بمعنی اعم از برای او ثابت نباشد و این بسیار واضح
است و راقم حروف بسط کلام در تفسیر مرام بحیثیتی که
مزیدی بران نیست در کتاب اربعین نموده است **فصل سیم**
در بیان امامت آنحضرتست که از جهت فضلیت او از جمیع

اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله بدانکه افضلیت آن
حضرت در غایت ظهور است و بر جمیع اهل اسلام بلکه
بر ارباب ملل از یهود و نصاری و مجوس و هنود نیز مخفی
نیست و علماء اهل سنت منع و انکار افضلیت آنحضرت را
نمیتوانند کرد مگر بزبان از برای تلبیس امر بر عوام و جهال
ایشان میگویند افضل بودن او از جمیع صحابه بمعنی اکثریت
جهات فضل و کمال از علم و عبادت و زهادت و
شجاعت و فصاحت و بلاغت و اتصاف باوصاف
حمیده و اخلاق فاضله و تنزه از صفات نقص و ملکات
رذیله مسلم و معلوم است بالضروره لیکن افضلیت
بمعنی اکثریت ثواب نزد خدای تعالی مسلم نیست و بطلان
این سخن بر هر که ادنی بهره از شعور داشته باشد مخفی نیست
چه کثرت ثواب بسبب کثرت علت و مقتضیات میباشد
از اعمال و نیات و عبادات و هرگاه موجبات ثواب باتفاق

ایشان

ایشان در آنحضرت بیشتر باشد چون تواند بود که مقتضی
آن در او کمتر باشد این عین سفسطه است و درین فصل
دو مطلب است مطلب اول در ذکر بعضی از فضایل
آنحضرت است که اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند
بدانکه فضایل امیر المؤمنین صلوات الله علیه که در
کتب معتبر اهل سنت مذکور است بحدیست که احصا
نمیتوان کرد و بسیاری از اکابر و اعاظم علماء ایشان کتابها
و رسالها علیحده در مناقب آنحضرت و اولاد معصومین
او تالیف کرده اند و چون درین باب بمنقولات شیعه و
احادیثی که مخصوص ایشانست احتجاج نمیرود از منقولات
ایشان قلیلی درین رساله ذکر میشود در کتاب مناقب
خوارزمی باسناد از مجاهد از ابن عباس مرویست که
رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود که اگر همه درختان
قلم شوند و همه دریاها مداد گردند و همه جنیان حساب

صلی الله علیه واله وآن اقرب مجازات است بحقیقت
وشکی نیست که پیغمبر افضل است از جمیع خلق پس مساوی
او نیز افضل خواهد بود و بمقتضای آیه لازم است که آن
حضرت از جمیع انبیا نیز افضل باشد و نیز ظاهر است
که غرض از حضور ایشان معاونت پیغمبر است در دعا و
طلب اجابت پس باید که از برای ایشان نزد خدای تعالی
منزلتی عظیم باشد وقربی که از برای غیر ایشان حاصل
نباشد تا تخصیص ایشان از میان اقارب واصحاب
معقول باشد و پیغمبر صلی الله علیه واله بایشان
در اجابت دعا ومسئلت مستظهر باشد واز اینجاست
که صاحب کشاف با شدت تعصب گفته است که درین
آیه دلیل است ودلیل قوی تر ازین نیست بر فضل اصحاب کسا
صلوات الله علیهم واز جمله دلایل آیه تطهیر است اِنَّمَا
یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ

تطهیر

تَطْهِیرًا که باتفاق مفسران چنانچه بسیاری از متاخرین
اهل سنت اعتراف کرده اند در شان امیر المؤمنین و
حضرت فاطمه وامام حسن وامام حسین صلوات الله
علیهم نازل شده است ومضمون آن صریح است در عصمت
وطهارت ایشان وبسیاری از محدثین اهل سنت روایت
کرده اند که حضرت رسول صلی الله علیه واله مدت
نه ماه هر صبح بدر حجره علی وفاطمه علیهما السلم می آمد
ومیفرمود السلم علیکم اِنَّمَا یُرِیدُ اللهُ لِیُذْهِبَ عَنْکُمُ
الرِّجْسَ اَهْلَ الْبَیْتِ وَیُطَهِّرَکُمْ تَطْهِیرًا ونزول این آیه در
حجره ام سلمه رضی الله عنها بود آورده اند که روزی
رسول صلی الله علیه واله در انجا بود وامام حسن وامام
حسین صلوات الله علیهما بیامدند ونزدیک انحضرت
بنشستند وبعد از ایشان حضرت فاطمه صلوات الله
علیها وبعد از او حضرت امیر المؤمنین صلوات الله

علیه بیامدند رسول صلی الله علیه و آله از اجتماع ایشان
مسرور شده فرمود اللّٰهمّ انّ لکلّ نبیٍّ اهل بیتٍ و هؤلاء
اهل بیتی فاذهب عنهم الرجس وطهّرهم تطهیراً یعنی
بار خدایا هر پیغمبری را اهل بیتی است و این چند کس اهل
بیت منند پس دور گردان از ایشان رجس معصیت را
و پاک گردان ایشانرا از لوث قبایح و معایب پس جبرئیل
آمد و این آیه را آورد ام سلمه گوید من گفتم یا رسول الله
آیا من نیستم از اهل تو فرمود که بدرستی که تو بر خیری
یعنی بر صفت ایمان و اسلامی و نیست اهل بیت من مگر
ایشان دیگر آیه قربی است قل لا اسئلکم علیه اجراً الّا
المودّة فی القربی که جمهور اهل سنت اعتراف کرده اند که مرد
علی بن ابی طالب و فاطمه و امام حسن و امام حسین اند
صلوات الله علیهم و ثعلبی و غیر او روایت کرده اند و در
کشاف نیز مذکور است که از رسول صلی الله علیه و آله

پرسیدند که قرابت شما که خدای تعالی مودّت و محبت ایشانرا
واجب گردانیده است کیستند فرمود علی و فاطمه و فرزندان
ایشان حسن و حسین صلوات الله علیهم دیگر سوره
هل اتی است که باجماع مفسّرین و محدّثین در شان
آنحضرت و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین صلوات
الله علیهم نازل شده است دیگر قول خدای تعالی است
افمن کان علی بیّنةٍ من ربّه و یتلوه شاهدٌ منه که بنقل
صحیح از طرق متعدّده در کتب عامّه مذکور است که مراد
از شاهد علی بن ابی طالب است و این آیه از جمله نصوص
امامت آنحضرت است دیگر قول خدای تعالی است فانّ الله
هو مولاه و جبریل و صالح المؤمنین که مراد از صالح
المؤمنین علی بن ابی طالب است باتّفاق مفسّرین چنانچه
در بعض از شروح طوالع مذکور است دیگر قول خدای تعالی است
انّ الذین آمنوا و عملوا الصالحات اولئک هم خیر البریّه نزد

وایضاً اوصافی که در آیه مذکور است مختص آنحضرتست
ودر حدیث خیبر رسول صلی الله علیه واله آنحضرت را
موصوف گردانید بانکه خدا ورسول را دوست میدارد و
خدا ورسول او را دوست میدارند بروجهی که انتفاء این
وصف از غیر آنحضرت معلوم و محقق میشود وآیات قرآن
که در شان آنحضرت نازل شده ودر کتب اهل سنت مذکور است
بسیار است واین رساله گنجایش ذکر جمیع آنها نداشت
باینقدر اکتفا کرده شد واز دلایل افضلیت آنحضرت حدیث
طیر است که از غایت شهرت احتیاج بذکر اسناد ندارد
وانچنان بود که مرغی بریان نزد رسول صلی الله علیه و
اله آوردند گفت بار خدایا برسان بمن دوست ترین خلق را
بسوی تو که با من شریک شود در تناول این مرغ پس امیر المومنین
صلوات الله علیه آمد وبا آنحضرت موافقت نمود در اکل
آن مرغ ودلالت حدیث بر مطلوب که افضلیت آنحضرتست

واضح

حدیث ص

واضح است ودیگر صریح قول رسول صلی الله علیه واله
که در زیاده از هزار حدیث واقع است وهو خیر من اترکه
بعدی وخیر من اخلف بعدی یعنی علی بهترین کسانی است
که وامیگذارم ایشانرا بعد از خود دیگر علی خیر البشر فمن
ابی فقد کفر یعنی علی بهترین افراد بشر است پس هر که قبول
نکند بتحقیق کافر است دیگر حدیث ذو الثدیه است که
رسول صلی الله علیه واله فرمود که او را میکشد بهترین
خلایق وآن بدست آنحضرت کشته شد واز اعظم ادله
افضلیت از جهت سنت حدیث مواخاة است که متواتر
بالمعنی است نزد عامه وخاصه رسول صلی الله علیه و
اله میان هر دو کس از اصحاب که با یکدیگر مناسبتی داشتند
ودر رتبه نزدیک بیکدیگر بودند عقد اخوت نهاد
وخود با علی بن ابی طالب علیه السلم مواخات نمود زیرا
که کسی بغیر او مناسب ومجانس آنحضرت نبود واز انجهت است

که از آنحضرت تعبیر بنفس نفیس خود میفرمود چنانچه خدای
تعالی در آیهٔ مباهله تعبیر نموده است دیگر حدیث
خندقست که عامه و خاصه متفق اند در نقل آن که رسول
صلی الله علیه و آله فرمود ضربت علی بن ابی طالب علیه السلام
در روز خندق بهتر است از عبادت جن و انس تا روز قیامت
و آن ضربتی است که بر عمرو بن عبدود زد و او را بکشت دیگر
حدیث خیبر است و آن بر وجهی که خاصه و عامه در آن
متفق اند آنست که در وقت محاصرهٔ خیبر رسول صلی الله
علیه و آله رایت خود را بابوبکر داد و او در غایت جبن
بیرون آمد و اصحاب خود را بد دل میکرد تا آنکه بعد از
زمانی بگریخت و اصحابش نیز بگریختند و رسول صلی الله
علیه و آله خشمگین و اندوهناك شد و رایت را بعمر
داد و او نیز مثل ابوبکر بیرون رفت و بعد از زمانی
با اصحابش گریخته مراجعت کردند این حال بر حضرت رسول

صلی الله علیه و آله بسیار گران آمد و اندهگین شد
فرمود که فردا رایت را بمردی دهم که خدا و رسول را دوست
دارد و خدا و رسول او را دوست دارند و بسیار حمله کننده
بر دشمنان و گریزنده نباشد و بر نگردد تا آنکه خدای تعالی
بر دست او فتح بدید آورد پس هر یك از اصحاب رسول صلی الله
علیه و آله طمع میداشتند که آنحضرت رایت را باو دهد
و گمان نمیکردند که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه
مراد باشد زیرا که آنحضرت را درد چشمی عظیم بود و با آن حال
بمیدان رفتن و محاربه نمودن ممکن نبود چون روز دیگر شد
رسول صلی الله علیه و آله امیر المؤمنین را صلوات الله علیه
و آله طلب نمود و آب دهن مبارك خود را در چشم او کرد
هر رنج و دردی که بود زایل شد پس رایت ظفر آیت را بآن
حضرت داد و آنحضرت بیرون رفت و فتح بر دست او واقع
شد چنانچه در کتب سیر بتفصیل مذکور است و بر هیچ

که هر که خواهد نظر کند بآدم در علمش وبنوح در تقوی و
پرهیزکاریش وبابرهیم در حلمش وبموسی در هیبتش وبعیسی
در عبادتش باید که نظر کند بعلی بن ابی طالب علیه السلام
واین حدیث دلالت میکند بر مساوات امیر المؤمنین صلوات
الله علیه با انبیاء عظام در صفات مذکوره که متضمن
جمیع جهات فضل وکمال است وافضلیت انبیاء از سایر
مردم معلوم است بلکه از این حدیث فضلیت آنحضرت
جامع کمالاتی است که در انبیا متفرق میبود در مناقب
اخطب خوارزمی منقول است که رسول صلی الله علیه وآله
میفرمود که اگر حدیث میکردم واخبار مینمودم بهر چه
از آسمان در شان علی نازل شده هر آینه پای خود را بر
موضعی نمینهاد الا آنکه خاک آنموضع را تا آب بجهت تبرک
برداشتندی ودر مناقب اخطب مرویست که رسول
صلی الله علیه وآله فرمود یا علی اگر نه خوف وبیم آنست

از انبیاء مذکورین نیز
ظاهر میشود زیرا که آنحضرت
صح

که بگویند جماعتی از امت من در امر تو آنچه نصاری گفتند
در امر عیسی علیه السلام از نسبت کردن الوهیت وربوبیت
بوی هر آینه میگفتم من در شان تو امروز سخنی که نمیگذشتی
تو بگروهی از مسلمانان مگر آنکه میگرفتند از خاک
هر دو پای تو واز فضل آب وضوی تو تا استشفا وتبرک
نمایند بآن ولیکن بس است ترا از ذکر فضایل آنکه تو از
منی ومن از تو میراث میبری از من ومیراث میبرم من از تو
وتو از من بمنزله هرونی از موسی الا آنکه بعد از من
پیغمبری نیست وتو ادا میکنی از من وبمردم میرسانی احکام
الهی را ومقاتله میکنی با کفار واشرار بر سنت من وتو در
آخرت نزدیکترین مردمانی بمن وبدرستی که تو در قیامت
خلیفه منی بر حوض من دفع میکنی ومیرانی از حوض من
منافقان را وتو نخستین کسانی که وارد میشوند بر حوض
کوثر واز امت من نخستین کسی که داخل بهشت شود تونی و

بدرستی که شیعه و پیروان تو بر منبرهای از نور نشسته
باشند و ایشان سیراب و روهای ایشان سفید در
حوالی من باشند و از برای ایشان شفاعت کنم تا فردا در
بهشت همسایگان من باشند و بدرستی که دشمنان تو
تشنه باشند و روهای ایشان سیاه شده باشد و
از غایت هول و دهشت بیهوش گشته باشند با آنکه سرهای
ایشان بالا باشد مانند کسی که او را مغلول ساخته
باشند و حرب کردن با تو حرب کردن با منست و صلح با تو
صلح با منست و سر و نهان تو سر و نهان منست و علانیه
و آشکارای تو علانیه و آشکارای منست و سریرهٔ صدر تو
سریرهٔ صدر منست یعنی اسرار پوشیدهٔ تو اسرار منست یا
دل تو مانند دل منست و توئی باب علم من و بدرستی که
فرزندان تو فرزندان من اند و گوشت تو گوشت من و خون تو
خون من است و بدرستی که حق با تو و بر زبان تو و در دل تو

و پیش نظر تو است و بدرستی که ایمان با گوشت و خون تو
آمیخته است چنانکه با گوشت و خون من آمیخته است
و بدرستی که خدای تعالی مرا امر فرموده است با اینکه
بشارت دهم بآنکه تو و عترت تو در بهشت خواهید بود
و اینکه دشمنان تو در آتش دوزخ باشند و هرگز دوستدار
تو از حوض کوثر غایب نشود راوی گوید پس حضرت امیر
المؤمنین صلوات الله علیه بسجده افتاد و گفت حمد
خدای را بر آنچه انعام کرد بر من از عطایای اسلام و مرا
قرآن تعلیم نمود و مرا نزد بهترین مخلوقات که خاتم انبیا
و رسل است محبوب گردانید از روی احسان و تفضل خود
و این روایت در کتاب وسیلة المتعبدین مذکور است
و نیز در کتاب مذکور از ابن عباس منقول است که گفت
چون رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا را
صلوات الله علیها با علی علیه السلام تزویج کرد حضرت

که بتو داده و دشمنی دنیا را در دل تواند انداخت و دوستی فقرا
و مساکین را بتو بخشید پس ایشان راضی شدند بانکه تو
امام و پیشوای ایشان باشی و تو راضی شدی بانکه ایشان
اتباع و پیروان تو باشند و احمد بن حنبل در مسند خود
از ابی الحمراء روایت کرده است که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود چون شب معراج مرا باسمان بردند دیدم که بر ساق
عرش از طرف راست نوشته شده که من خداوند یکتا ام
نیست خدائی بغیر من نشانده ام درختهای بهشت عدن را
بدست قدرت خود محمد برگزیده منست و او را تایید کردم
و قوت دادم بعلی و در کتاب وسیله مرویست که محمد
رسول منست و او را تایید کردم و نصرت دادم بسبب علی و
ابو نعیم در حلیه آورده است که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود که بر ساق عرش نوشته شده است که نیست خدائی
بجز الله تعالی که خداوند عالمیانست و او را شریکی نیست

و محمد بنده و رسول منست و او را تایید کردم بعلی بن ابی طالب
و در مناقب خوارزمی منقول است باسناد که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود باگروهی از بنی ثقیف که نزد وی آمده بودند
باید که باز ایستید از کفر و شرک و الا بفرستد خدای مردی را
که از من باشد یا آنکه فرمود مانند نفس من باشد پس
بزند گردنهای شما را و اسیر کند فرزندان شما را راوی
گوید که عمر گفت که والله که آرزو نکردم امارت و حکومت
را مگر در آن روز ایستاده بودم و سینه خود را پیش میداشتم
بامید آنکه رسول صلی الله علیه و آله گوید آنکس اینست
پس آنحضرت بسوی علی بن ابی طالب التفات نمود و دست
او را گرفت و گفت آنکس اینست و اخطب خوارزمی و ابن شیرویه
روایت کرده اند از جابر بن عبد الله انصاری که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود جبرئیل از نزد خدای تعالی بیامد با یک
برگ مورد سبز که بر وی بسفیدی نوشته شده بود که بدرستی

که محبت علی بن ابی طالب را بر مخلوقات خود فرض وواجب
گردانیدیم پس باید که برسانی این سخن را از من بایشان
وحافظ ابو نعیم در حلیه از ابو هریره روایت کرده است
که رسول صلی الله علیه واله فرمود که چون شب معراج
مرا باسمان بردند انبیا بر من جمع شدند پس خدای تعالی
وحی فرستاد بسوی من که یا محمد از انبیا بپرس که بچه چیز
مبعوث شده اند چون پرسیدم گفتند که فرستاده شده ایم
بر اظهار کلمه توحید وبر اقرار کردن بنبوت تو وولایت
یعنی امامت علی بن ابی طالب ع ودر مناقب خوارزمی از جابر بن
عبد الله مرویست که رسول صلی الله علیه واله فرمود
که بدرستی که چون خدای تعالی آسمانها وزمین را آفرید
بخواند آنها را پس اجابت کردند ورا پس خدای تعالی عرض کرد
بر آنها نبوت من وولایت علی بن ابی طالب را یعنی امامت
وامامت اورا پس آسمانها وزمین قبول کردند نبوت من

وولایت علی را بعد از آن بیافرید مخلوقات را بسوی ما
تفویض نمود امر دین خود را پس سعید ونیک بخت کسی است
که بسبب ما نیک بخت شود یعنی از ما هدایت بیابد وشقی
وبد بخت کسی است که بسبب ما شقی شود یعنی از راه ما منحرف
شود وتابع ما نشود وماییم حلال کننده کان حلال خدا
وحرام کننده کان حرام خدا ودر مناقب خوارزمی وفردوس
الاخبار از ابن عباس مرویست که رسول صلی الله علیه
واله فرمود اگر مردمان بر محبت علی بن ابی طالب مجتمع می
شدند خدای تعالی آتش دوزخ را نیافریدی ودر زاد
السایرین از عمر بن الخطاب مرویست که رسول صلی الله
علیه واله فرمود محبت علی بیزاری واز دیست از آتش دوزخ
ودر فردوس از جابر بن عبد الله مرویست که رسول صلی الله
علیه واله فرمود عنوان صحیفه مؤمن دوستی علی بن
ابی طالب است ودر کتاب مناقب خوارزمی از انس ودر

فردوس از معاذ بن جبل مرویست که رسول صلی الله علیه
و آله فرمود که دوستی علی بن ابی طالب حسنه ایست
که با وجود آن هیچ سیئه ضرر رسانیدن نتواند و دشمنی
او سیئه ایست که با آن هیچ حسنه سودی نتواند داد در
فردوس و در وسیله مرویست که رسول صلی الله علیه و آله
فرمود دوستی علی بن ابی طالب میخورد گناهان را چنانچه
میخورد آتش هیزم را و در وسیله و در الثاقب از ام سلمه
رضی الله عنها مرویست که رسول صلی الله علیه و آله فرمود
علی و شیعه او رستگارانند در روز قیامت یعنی غیر
ایشان رستگار نیست زیرا که در کلام دلالت بر حصر
موجود است و در وسیله از ابن عباس مرویست که
رسول صلی الله علیه و آله فرمود علی بهترین بشر است بعد
در حکم کردن بکتاب خدای تعالی پس هر که مرا دوست
دارد باید که علی را دوست دارد بدرستی که من

بسعادت و برضوان خدای تعالی نرسد در قیامت با رستگاری
مگر بدوستی علی و نیز در وسیله مرویست از ابو الطفیل
که روزی رسول صلی الله علیه و آله نماز صبح گذارد و
پشت بمحراب داده بمردمان نظر کرد و فرمود چیست مرا
که علی را در میان شما نمی بینم بعد از آن فرمود که در آسمان
و زمین هیچ مؤمنی نیست الا که علی را دوست میدارد
و فرمود محبت علی فرض است و دشمنی وی کفر است و در
فردوس از عمار یاسر مرویست که رسول صلی الله علیه
و آله فرمود وصیت میکنم هر که را که بمن ایمان آورده است
و تصدیق بر نبوت من کرده است بولایت علی بن ابی طالب
پس هر که بوی تولی کرده است بتحقیق که بمن تولی کرده باشد
و هر که بمن تولا کرده بتحقیق که بخدای تعالی تولی کرده باشد
و نیز در فردوس از ابوذر غفاری رضی الله تعالی عنه مرویست
که رسول صلی الله علیه و آله فرمود که علی باب علم من

منت بشو و کوه باش که وعده از من قال یا کثیر و
ما استطیعوا و ما تغیر است بشو و کوه باش و اشد تند که
سنگ سخت بشو و کوه باش اگر شخصی عبادت خدا
هزار هزار سال کند میان رکن و مقام ابراهیم بعد از آن
از دنیا برود و او دشمن علی باشد خدای تعالی وی را
بر روی و دماغش در آتش دوزخ و این خبر را بعینه مستانف
خود از ابوسعید خدری روایت کرده است که روزی
نشسته بودیم نزد رسول صلی الله علیه و آله کریم حضرت
فرمود ای ابوسعید گفتم لبیک یا رسول الله فرمود که
بدرستی که خدای تعالی را عمودیست در زیر عرش که نور
میدهد اهل بهشت را چنانچه نور میدهد آفتاب
اهل دنیا را نمیرسد بان عمود و نور آن مگر علی و
دوستان او و در کتاب وسیله از عمرو بن الحمق روایت
کرده شده است که گفت یا رسول صلی الله علیه و آله

نشسته بودم فرمود که یا عمر و میخواهی که ستون بهشت را
بنمایم گفتم بلی بعد از آن علی علیه السلام بیامد فرمود
که این و اهل بیتش عمود بهشت اند و این معنا را مستانف
خود از ابوهریره آورده است که رسول صلی الله علیه و آله
روزی نماز صبح گذارد بعد از آن فرمود یا مسلمانان بدانید
که جبرئیل بمن نازل شده و گفت یا محمد بدانکه
که خدای تعالی نشانیده است نهالی را در بهشت که
ثلث آن از یاقوت سرخ و ثلثی از زبرجد سبز و ثلث دیگر
از مروارید تر است و بر بالای آن طاقها زده و میان
طاقها غرفها آفریده است و در هر غرفه درختی خلق
نموده که بار آن حور العین است و ابن عباس السلام بر آن
نهال الجاری گردانید بعد از آن رسول صلی الله علیه
و آله خاموش شد پس مردی برخاست و گفت یا رسول الله
صاحب آن نهال کیست حضرت فرمود هر کس میخواهد

صح

صلی الله علیه و آله فرمود که خدای تعالی از نور علی بن
ابی طالب هفتاد هزار فرشته آفرید که استغفار می
کنند برای وی و برای محبان وی تا روز قیامت و در کتاب
کفایة الطالب از انس بن مالک مرویست که رسول صلی الله
علیه و آله فرمود در شب معراج فرشته دیدم بر منبری
از نور نشسته و فرشتگان گرد او در آمده گفتم ای جبرئیل
این فرشته کیست گفت نزدیک وی شو و بر وی سلام کن من
نزدیک او شدم و بر وی سلام کردم دیدم که او برادر
و ابن عم من علی بن ابی طالب است گفتم ای جبرئیل علی
پیش از من باسمان چهارم آمده است گفت نه ولیکن فرشتگان
از شوق دیدن علی علیه السلام و محبت او شکایت کردند
خدای تعالی این فرشته را از نور علی آفرید پس جمیع ملائکه
در هر شب جمعه و روز جمعه هفتاد هزار نوبت زیارت
وی میکنند و تسبیح و تقدیس خدای تعالی بجا می آورند

و ثواب آن را هبه دوستان علی میکنند و در مناقب
خطیب از عبد الله بن عمر مرویست که گفت از حضرت
رسول صلی الله علیه و آله پرسیدند که خدای تعالی در
شب معراج بکدام لغت با تو خطاب کرد رسول صلی الله
علیه و آله فرمود که خدای تعالی با من بزبان علی بن
ابی طالب خطاب کرد پس مرا الهام نمود که گفتم پروردگارا
تو با من سخن کردی یا علی سخن کرد فرمود که یا محمد من شیء
نه چون اشیا و مرا با مردمان قیاس نتوان کرد و با اشیا و
امثال و نظایر وصف نتوان کرد ترا آفریدم از نور خود
و علی را از نور تو پس بر سرایر و خفیات قلب تو مطلع شدم
پس کسی را دوستتر نیافتم بسوی قلب تو از علی بن ابی طالب
بنابر آن با تو بزبان وی سخن کردم تا دل تو مطمئن گردد و از
هیبت خطاب من مضطرب نشود و در فردوس از عایشه
مرویست که گفت از رسول صلی الله علیه و آله پرسیدم

معاویه گفت چه چیز منع میکند ترا از آنکه ابو تراب را
سب کنی سعد گفت سه منقبت از برای وی بخاطر دارم
که رسول صلی الله علیه و آله در حق وی فرمود که یکی
از آنها دوست‌تر است بسوی من از شتران سرخ موی
شنیدم از رسول صلی الله علیه و آله در وقتی که بعضی
از غزوات میرفت و او را در مدینه خلیفه خود نموده بود
و علی علیه السلام فرمود یا رسول الله مرا با زنان و صبیان
میگذاری آنحضرت فرمود یا راضی نیستی که باشی تو
من بمنزله هرون از موسی الا آنکه نبی بعد از من نخواهد
بود و شنیدم از آنحضرت که در روز خیبر فرمود
که علم بکسی خواهم داد که خدا و رسول را دوست
دارد و خدا و رسول نیز او را دوست دارند پس هر یک از صحابه
انتظار آن داشتند که صاحب آن رایت باشند پس رسول صلی الله
علیه و آله فرمود علی را بخوانید چون بیامد وی درد

چشم عظیم داشت رسول صلی الله علیه و آله آب دهن
خود بدو چشم وی انداخت و رایت بوی داد و فتح بر دست
وی واقع شد و چون این آیه فرود آمد ندع ابناءنا و
ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا و انفسکم
رسول صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین
را صلوات الله علیهم بخواند و فرمود بار خدایا اینگروه
اهل بیت منند و بدانکه اخباری که اهل سنت نقل
کرده اند در کتابهای معتبر ایشان مذکور است و دلالت
بر افضلیت آنحضرت میکند بحدیست که حصر و احصا
نمیتوان کرد و چون این رساله گنجایش زیاده ازین ندارد
بدین قدر اقتصار واقع شد **مطلب دویم** در بیان
بعضی از فضایل آنحضرت که متواتر و معلوم است اول
علم است شکی نیست در آنکه امیر المومنین صلوات الله
علیه اعلم کل مردم بود چنانچه حدیث مشهور انا مدینة

العلم و عمل بها صریح است دوازده و در کتب عامه مسند
است که رسول صلی الله علیه و آله فرمود حق تعالی
علم و حکمت را ده قسم کرده است و نه قسم آنرا مخصوص
علی بن ابی طالب صلوات الله علیه کرده است و
هیچکس را از آن بهره نیست و یک قسم را بر جمیع عالمیان
قسمت نموده است و آنحضرت در این قسم نیز با ایشان
شریک است بلکه اعلم است از کل و ایضاً آنحضرت در
غایت حرص بود در تعلم و با کمال فطنت و ذکا و حضرت
صلی الله علیه و آله که اعلم کل خلق بود است در غایت
اهتمام بود در تعلیم و تربیت او و از کودکی تا آنحضرت
استفاده کمالات مینمود پس ظاهر است که آنحضرت
در غایت اعلی خواهد بود از علم و حکمت و در کتب عامه
و خاصه منقول است که مراد از اذن واعیه در قول حق
تعالی و تعیها اذن واعیة آنحضرت است و باتفاق کل

مسلمین جمیع صحابه در دقایق مسایل و مشکلات معضلات
بخدمت امیر المؤمنین صلوات الله علیه همیشه رجوع
میکردند و از آنحضرت استحلال مشکلات مینمودند
بلکه جمیع علوم که در اسلام شد اول از آنحضرت
بظهور رسید و سلسله کتاب در هر فنی از فنون
با آنحضرت منتهی میشود و ائمه تفسیر و کلام و فقه و
نحو علوم خود را با آنحضرت منسوب میگردانند و رسول
صلی الله علیه و آله فرمود باتفاق کل مسلمین که اقضی
ترین شما در دین من علی است و قضا مستلزم اتصاف
بجمیع علوم است و اهل سنت در قضایای کثیره تنبیه
کردن آنحضرت عمر ابن خطاب را و در کتب خود ذکر کرده اند
و در هر نوبت عمر میگفت لولا علی لهلک عمر و ایضاً از
آنحضرت بر ثبوت رسیده است نزد عامه و خاصه که
میفرمود رسول صلی الله علیه و آله هزار باب از علم مرا

تا اجبار شدند ... با ابوبکر بیعت کنند محمد بن جریر
طبری که از مورخین اهل سنت است گفته است که
عمر گفت والله که خانه را بسوزانم بر شما یا آنکه بیرون آیید
از برای بیعت و واقدی که از مورخین ایشانست نیز
این را نقل کرده است و صاحب کتاب غرر که از علمای
ایشانست آورده که زید بن اسلم گفت من از جمله جماعتی
بودم که هیمه میکشیدند با عمر بسوی خانه فاطمه در وقتی
که علی و اصحاب او از بیعت امتناع مینمودند پس عمر با فاطمه
علیها السلام گفت که بیرون فرست جماعتی را که در
خانه تو اند و الا خانه را با هر که در اوست بسوزانم فاطمه
علیها السلام گفت میسوزانی علی و فرزندانم را عمر گفت
آری والله مگر اینکه بیرون آیند و بیعت کنند و ابن عبد
ربه که از کبار علمای ایشانست آورده که علی و عباس
در خانه فاطمه بودند ابوبکر با عمر گفت برو و ایشان را بیاور

و اگر امتناع کنند با ایشان مقاتله کن پس عمر آتش بیاورد
تا خانه را بسوزاند فاطمه علیها السلام فرمود ای پسر خطاب
آمده که خانه ما را بسوزانی گفت آری و در کتاب محاسن
و کتاب اتفاق الجواهر نیز مثل این مذکور است و با جمله
وقوع این قصد و سعی در منع نمودن این فضل از ابوبکر
و عمر بتواتر اخبار و سیر ثابت و محقق است و شکی
نیست که این فعل از اعظم انواع کفر و ارتداد است چه آنکه
ابوبکر و عمر و عثمان تخلف کردند از بیرون رفتن با اسامه
و رسول صلی الله علیه و آله باتفاق خصم مکرر فرمود
لعنت کند خدای تعالی هر کرا تخلف کند از لشکر اسامه
و غرض رسول صلی الله علیه و آله از تجهیز آن لشکر و اخراج
جمعی کثیر نیز فرموده آن بود که در حین وفات آنحضرت
مدینه از جماعتی که توقع فتنه و فساد و تشویش
خلافت از ایشان میشود خالی باشد تا امر امامت بر

از انکه مرا تلبیه نمود و بکه گفت لو کشف الغطاء ما ازددت
یقینا و صاحب کشاف ذکر کرده است که عمر بعد از
الزام آمد و اعتراف و اینکه همیشان از او عالمترانند
توبیخ اصحاب خود کرد که هرگاه از من غلطی واقع شود چرا
برمن رد نمیکنید و مسکه لبیبنا اللغ که از اهل علم نیست
برمن رد نکند والخوض فی جنب خطا نمیشود بعد بکر تنبیه لما
خود نکرده‌اند و او را بر خطا و گمراهیش واقف نگردانید
و کذلک نشسته نامرحم خواهد نکو بیندا انکه نفی کما رنتان
او مخاصمه و مجادله نیست چنانچه خدای تعالی فرموده
او من ینشؤ فی الحلیة و هو فی الخصام غیر مبین بر او
غالب آمده و او را ساکت و خطاء او را ظاهر کردانیده و در
اصفهانی در کتاب محاضرات آورده که روزی عمر بجوانی
گذشت و او را آب طلبید آن جوان مقداری عسل در آب داخل
کرده باو داد عمر نیاشامید و گفت خدای تعالی فرموده است

اذهبتم طیباتکم فی حیاتکم الدنیا آن جوان گفت ای پسر خطاب
با کافران است نه با مسلمانان چه پیش از این کلام فرموده
و یوم یعرض الذین کفروا علی النار پس عمر گفت همه کس از عمر
گفت همه کس از عمر فقیه تراست و دانا تراست و وقتی بشبی
خانه در آمد و اهل آن خانه را بر منکری دید ایشان با وی
گفتند خطا کردی از چندین جهت یکی آنکه تجسس کردی
و خدای تعالی نهی فرموده از تجسس بقول خود ولا تجسسوا
و دیگر آنکه از غیر در بخانه در آمدی و خدای تعالی فرموده
واتوا البیوت من ابوابها دیگر آنکه بی اذن در آمدی و خدای
تعالی فرموده لا تدخلوا بیوتا غیر بیوتکم حتی تستأنسوا
دیگر آنکه سلام نکردی و خدای تعالی فرموده و تسلموا
علی اهلها پس عمر خجل شد و صاحب خانه را مواخذه
نکرد و آن منکر و بالجمله جهل ابوبکر و عمر باحکام
دین و آیات قرآن بیش از آنکه از ابلیس مشهورتر است و احتیاج

و ایضا خدای تعالی تکلیف فرموده و وعده ثواب و وعید
عقاب کرده و اینها همه فعل باشند پس باید که بدو لطف
باشد چه خلف وعده بر خدای تعالی جایز نیست چرا
که قبیح است و بالجمله هر کس جایز نمیداند که چیزی از او
از عالم موجود آید باید که جایز داند که اعاده
شود و این که اعاده کسانی است و اینکه خلایق که هیچ
چنانچه در قرآن مجید فرموده است و هو اهون علیه و
باید که اعتقاد کند بمقتضای ادله سمعیه از نصوص آیات
و احادیث که بهشت و دوزخ بالفعل موجودند و مؤمنان
مخلد در بهشت خواهند بود مگر آنکه مستضعف یا کسی
باشد که حجت باو نرسیده باشد و قبول توبه از کفر و فسق
بمقتضای وعده الهی واجب است و لطف است از برای
مکلفین و عفو و غفران از برای مؤمن مرتکب کبایر ثابت
و ایضا بی توبه عفو جایز است زیرا که احسان است

و از خدای تعالی جایز است بلکه ترک عقوبت مستحسن است
و بدلیل نقل که اجماع و آیات و اخبار بسیار است نیز
ثابت است و اگر عفو نکند و عقاب کند باید که آن عقاب
دایم نباشد چه تخلید مؤمن در عذاب قبیح است و ایضا
مؤمن بسبب ایمان مستحق ثواب شده است و ثواب بعد از
عقاب مشاهده دارد و توبه کردن واجب است باجماع و نصوص
آیات و اخبار و ایضا توبه موجب انتفاع ضرر عظیم است
که آن عقاب الهی است و دفع ضرر واجب است و شفاعت
رسول صلی الله علیه و آله و اهل بیت معصومین آن
حضرت صلوات الله علیهم بنصوص آیات و احادیث
از برای اهل کبایر از مؤمنین ثابت است و باید که اعتقاد
کند که سؤال منکر و نکیر و عذاب قبر حق است و منکر
و نکیر دو فرشته اند که هر گاه مکلف را در قبر بگذارند
و او را بامر الهی زنده گردانند از وی سؤال نمایند از خدا و